

ماهنامه هفت و نیم - نشریه داخلی مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی - شماره اول - خرداد ۹۷



مدیران مدارس علامه طباطبایی از خاطراتشان در دوره دانش آموزی می گویند

بازیگوشی‌ها و شیطنت‌های مدیران علامه‌ای



رازهای نوجوانی در گفت‌وگو با مدیر واحد دخترانه پاسداران

مصاحبه با مدیر واحد گلستان؛ درس خوان و بازیگوش

مدیر واحد میرداماد در گفت‌وگو با «هفت و نیم»

در پیست اتومبیل‌رانی
ورزشگاه آزادی مسابقه داده‌ام

به خاطر معدل بیست
کتک خوردم!

تابستان‌ها
لواشک و بستنی می‌فروختم



انتشار ماهنامه «هفت و نیم» با سبکی جدید

یاسر توفیق حق - مدیرعامل موسسه اندیشه مهر علامه طباطبایی

از خرداد سال گذشته تاکنون، دو پیش شماره‌ی «ماهنامه هفت و نیم» منتشر شده است. هر یک با رویکرد و تحریریه‌ای متفاوت. برایمان مهم بود تا نشریه‌ای موثر در حوزه دانش‌آموزی داشته باشیم. در جلسات جداگانه، نظرات مدیران مدارس را جویا شدیم، از دانش‌آموزان مجتمع، نظرخواهی کردیم و با جمع بندی این نظرات، در شورای عالی اطلاع‌رسانی تصمیم گرفتیم «نشریه هفت و نیم» را با سبکی جدید منتشر کنیم. پس، «شماره اول» ماهنامه «هفت و نیم» را هم‌زمان با پایان امتحانات خردادماه و آغاز تعطیلات تابستان پیش روی شما می‌گذاریم.

نشریه «هفت و نیم»، از این پس هر ماه، به‌عنوان نشریه داخلی مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی، توسط معاونت ارتباطات و امور بین‌الملل مجتمع، منتشر و در دوازده مدرسه علامه طباطبایی توزیع می‌شود. رویکرد این نشریه دانش‌آموزی است. بنابراین تلاش می‌کنیم عمده محتوای این نشریه با مشارکت دانش‌آموزان و نظرات مشاوران و مسئولان مدارس تولید شود. دانش‌آموزان مقاطع مختلف می‌توانند در تحریریه «مجله هفت و نیم» عضو شوند و مطالب و عکس‌های خوبشان را در نشریه چاپ کنند. بخشی از محتوای ماهنامه هم به انعکاس اخبار و موفقیت‌های مدارس علامه طباطبایی اختصاص خواهد داشت. این نشریه راهی است برای ارتباط دو طرفه بین دانش‌آموزان و پدرها و مادرهایشان با مجتمع علامه طباطبایی. «شماره اول نشریه» چونان ویژه‌نامه‌ای در اختیار شما قرار گرفته است تا با چاشنی مزه، درباره دوران تحصیلی مدیران خودتان بخوانید.

دانش‌آموزان عزیزم: از شماره دوم نشریه «هفت و نیم»، که تیرماه تقدیمتان می‌شود، این شماست که باید اغلب محتوا و عکس‌های مجله را تامین کنید و از مسئولان مجله بخواهید تا مطالبی را که دوست دارید چاپ نمایند. نشریه را از «دکه‌های هفت و نیم» مستقر در مدارس تان به‌صورت رایگان تحویل بگیرید.



ماهنامه «هفت و نیم»

نشریه داخلی مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی
شماره اول - خرداد ۹۷

صاحب امتیاز: موسسه اندیشه مهر علامه طباطبایی
مدیر مسئول: یاسر توفیق حق
کاری از: معاونت ارتباطات و امور بین‌الملل
تحریریه: حسین پارسا، مهدی کریمیان، سپیده خداکرمی
عکاس: فروغ طاهرخانی
طراح جلد و صفحه‌آرا: عاطفه انتظاری
امور اجرایی: لیلا پورحسین

آدرس: میدان فاطمی، خیابان چهل ستون،
کوچه دوم غربی، پلاک ۳۳، واحد ۱۱
تلفن: ۸۸۹۸۳۹۳۵-۸۸۹۸۳۸۸۱
چاپخانه: چاپ نجم

توضیح: در عکس روی جلد آقای هادی ربیعی،
مدیر واحد نیابوران و خانم نجمه امراللهی،
مدیر واحد تهرانپارس، به دلیل سفر غایب هستند.

از طریق سایت www.alameh.ir یا آدرس
ایمیل pr.allameh@gmail.com و یا با شماره
۰۹۰۳۵۴۵۲۹۰۸ در پیام‌رسان‌ها با ما در ارتباط باشید.

۱- تابستان‌ها
لواشک و بستنی می‌فروختم

۴- سوم راهنمایی بودم
که یک شب زدم زیر گریه!

۷- به خاطر معدل بیست
کتک خوردم!

۱۰- رفتم مسابقات فوتبال
مدال طلای پرش طول گرفتم!

۱۳- علی پروین دعوت کرد برای بازی در
پرسپولیس تست بدهم

۱۶- در پیست اتومبیل‌رانی
ورزشگاه آزادی مسابقه داده‌ام

۱۹- هنوز دو شغل خلبانی و
کاپیتانی کشتی برایم جذاب است

۲۲- فقط می‌خواستم در رشته‌ای تحصیل کنم
که شیمی نداشته باشد

۲۵- برای هدیه دادن به معلم مجبور شدم
جوراب فروشی کنم

۲۸- نخواستم مجری برنامه کودک
تلویزیون شوم

۳۱- دوست داشتم
فقط پول نقد هدیه بگیرم!

این مجله را به‌صورت رایگان از
«دکه هفت و نیم» مدارس خود دریافت کنید.



■ ویژگی چشم‌گیری که در واحد میرداماد وجود دارد، رابطه صمیمانه شما با دانش‌آموزان است. آیا خودتان هم در دوران تحصیل با مدیر و معلمانتان رابطه صمیمانه‌ای داشتید؟

بله، من زمان تحصیل خودم هم با اکثر معلمان و کادر مدرسه در یک چارچوب محترمانه، رابطه صمیمانه‌ای داشتم. این صمیمیت البته دو طرفه بود و معلم‌ها هم با من ارتباط خوبی داشتند. این موضوع باعث شد همیشه به مدرسه احساس خوبی داشته باشم.

■ آیا همین احساس خوب دوران نوجوانی باعث شد تا کار در آموزش و پرورش را به‌عنوان شغل انتخاب کنید؟

بله، البته معلمی شغل اول من نبود، ولی از همان دوران نوجوانی حس خوبی به معلمی داشتم. به‌طور مثال در دوران تحصیل، مسئولیت آموزشی و فرهنگی دانش‌آموزان مقاطع پایین‌تر به من سپرده می‌شد، چون معلم‌ها به من اعتماد داشتند. اگرچه تلاطم‌های زندگی چند بار من را از معلم بودن دور کرد، ولی در نهایت با کمک خانواده و به‌ویژه زحمات همسرم، به آنچه که دوست داشتم رسیدم و وارد آموزش و پرورش شدم.

■ الان که خودتان معلم و مدیر مدرسه هستید

تحصیل و تابستان در گفت‌وگو با «مجید نیک دهقان»
مدیر دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد میرداماد

تابستان‌ها لواشک و بستنی می‌فروختم

دبیر مدیر مدرسه باز است اما کسی داخل آن نیست. «مجید نیک دهقان» گوشه‌ای از سالن در حلقه دانش‌آموزان به پرسش‌هایشان پاسخ می‌دهد. یکی درباره سطح علمی امتحانات می‌پرسد، دیگری می‌خواهد زمان توزیع کارنامه را بداند و دانش‌آموزی درباره برنامه پایگاه تابستانی سوال می‌کند. پاسخ‌های آقای مدیر به سوالات بچه‌ها که تمام می‌شود روبرویم می‌نشیند تا از دوره دانش‌آموزی‌اش و تعطیلات پس از امتحانات بپرسیم. صمیمیت و آرامش از ویژگی‌های «مجید نیک دهقان» مدیر دبیرستان پسرانه علامه طباطبائی - واحد میرداماد است. مصاحبه را بخوانید.

می‌توانید دلیل اعتماد آن موقع معلمانان را بگویید؟ آیا دانش آموز منظم و مرتبی بودید؟

نه چندان. شیطنت‌هایی هم داشتیم. ولی اصولاً بی‌حاشیه بودم و اولیاء مدرسه هم کاملاً از من راضی بودند. البته هیچ وقت کم‌رو نبودم. در دبیرستان خیلی وقت‌ها مدرسه نمی‌رفتم و به جایش فوتبال بازی می‌کردیم و فقط زنگ آخر به کلاس بر می‌گشتیم. با این حال، همیشه طوری رفتار می‌کردم که مورد بازخواست قرار نگیرم. چه از طرف مدرسه و چه از سوی خانواده. به طور کلی دانش آموز زیرکی بودم. (می‌خندد)

پس این دانش آموز زیرک نباید هیچ وقت در مدرسه تنبیه شده باشد!

چرا، اتفاقاً یک بار در دوران راهنمایی تنبیه شدم. البته هنوز اعتقاد دارم کاری که کرده بودم مستحق این تنبیه نبود (می‌خندد و از گفتن کاری که کرده طفره می‌رود). این اتفاق همیشه بر من اثر گذاشت و امروز هم که مدیر مدرسه هستم مطلقاً کسی را تنبیه فیزیکی نمی‌کنم و اجازه این کار را هم در مدرسه به کسی نمی‌دهم.

آقای نیک دهقان، در طول دوران تحصیل تان دانش آموز درس خوانی بودید؟

من همیشه دانش آموز متوسطی بودم و زیاد درس نمی‌خواندم. به جای آن در هر زمانی که به دست می‌آوردم فوتبال بازی می‌کردم. البته هنوز هم فوتبالی هستم ولی به دلیل آسیب دیدگی کمتر بازی می‌کنم.

استقلالی هستید یا پرسپولیسی؟

حتماً باید جواب بدهم؟ (می‌خندد) کمی به رنگ آسمان بیشتر علاقه دارم!

شما پیش از آنکه مدیر مدرسه شوید مشاور تحصیلی دانش آموزان متوسطه دوره اول بودید. طبیعتاً همیشه آن‌ها را به درس خواندن تشویق و بر روند تحصیلی شان نظارت می‌کردید. می‌خواستیم بدانم خودتان در دوره دانش آموزی، با چه روشی درس می‌خواندید؟

امروزه روش‌های درس خواندن با گذشته تفاوت‌های زیادی کرده است. الان برای دانش آموزان روش‌های مطالعاتی ویژه‌ای در نظر می‌گیریم ولی در دوره تحصیل ما، درس خواندن روش خاصی نداشت. کتاب را باز می‌کردیم و می‌خواندیم، به همین سادگی! نگاه اولیاء و معلمان به درس خواندن هم مثل الان نبود. آن‌ها کاری نداشتند که تو چطور درس می‌خوانی، فقط باید درس را یاد می‌گرفتی و نمره‌هایت خوب بود. البته مدرسی که من در آنها درس خواندم، اگرچه دولتی بود، ولی همگی از مدارس شناخته شده منطقه بودند.

خیلی از همکاران الان ما، آن زمان در همین مدارس درس می‌خواندند.

با چند نفر از مدیران و مسئولان مجتمع علامه طباطبایی در دوره تحصیل هم‌کلاس بودید؟

آقای سلامی معاون واحد آشناسان، معلم من بودند. آقای جوادزاده هم در مدرسه ما حضور داشتند. همچنین آقای امانی، مدیر واحد پاسداران، معلم ریاضی و آقای قاسمی، معاون واحد پاسداران، هم مدیر مدرسه ما بودند. ناظم مدرسه ما هم آقای خیرخواهان، ناظم دبیرستان دوره دوم علامه طباطبایی - واحد آشناسان بود.

کنکور دادم و مهندسی تهویه دانشگاه شیراز قبول شدم. ولی همان موقع قانون فروش سرسازی در حال اجرا بود. بنابراین باید بین رفتن به دانشگاه و خرید سرسازی یکی را انتخاب می‌کردم. در نهایت سرسازی را خریدم و در دانشگاه ثبت نام نکردم.

در تابستان‌ها بیشتر چه کارهایی انجام می‌دادید؟

در مقاطع مختلف کارهای متفاوتی انجام می‌دادیم. در دوران ابتدایی در محله خودمان لواشک و بستنی می‌فروختم. در دوره راهنمایی هم یک ماه از تابستان با خانواده به هشتگرد کرج رفت و آمد داشتیم و فوتبال را آن جا راه می‌انداختیم. این وضعیت تا دبیرستان هم ادامه داشت اما در دو سال آخر دبیرستان فضای کنکور و سرسازی زندگی من را عوض کرد و کمی از فوتبال دور شدم.

در چه رشته دانشگاهی تحصیل کردید؟

رشته دبیرستان من ریاضی بود. وقتی دیپلم گرفتم کنکور دادم و مهندسی تهویه دانشگاه شیراز قبول شدم. ولی همان موقع قانون فروش سرسازی در حال اجرا بود. بنابراین باید بین رفتن به دانشگاه و خرید سرسازی یکی را انتخاب می‌کردم. در نهایت سرسازی را خریدم و در دانشگاه ثبت نام نکردم. در یک سالی که پشت کنکور بودم دیپلم فنی و حرفه‌ای رشته برق گرفتم و در شرکت معتبری استخدام شدم. ۴ سال در برق کار کردم ولی علاقه من همچنان علوم انسانی بود.

چرا در دبیرستان رشته علوم انسانی را انتخاب نکردید؟

آن زمان شرایط حاکم بر جامعه و خانواده‌ها مثل الان

نبود. دانش آموزان عموماً باید وارد رشته ریاضی شده و مهندس می‌شدند! ولی علاقه من به حدی بود که هم‌زمان با خواندن درس‌های رشته ریاضی در دبیرستان، منطق و فلسفه و فقه رشته انسانی را هم مطالعه می‌کردم.

بالاخره سال دوم در کنکور علوم انسانی شرکت کردید؟

بله. این بار دیگر تصمیم خودم را گرفتم که به علاقه‌ام احترام بگذارم. ابتدا حسابداری قبول شدم و بعد از فوق دیپلم، وارد رشته فقه شدم. در کارشناسی ارشد هم فقه و حقوق خواندم.

سوال مشترکی در بین همه دانش آموزان وجود دارد. آن‌ها می‌گویند بلد بودن این همه درس مختلف در زندگی ما چه تاثیری دارد؟ مثلاً دانستن روش‌های جذر و اتحاد و روابط هندسه چه کاربرد عملی برای ما خواهد داشت.

در دوران دانش آموزی، این سوال من هم بود. نمی‌دانستم مثلاً چرا باید جغرافیا بخوانم. همیشه هم با این درس رابطه بدی داشتیم.

بعدها که خودتان معلم و مدیر مدرسه شدید، جوابی برایش پیدا کردید؟

ببینید در دوره راهنمایی گستره دروس بیشتر می‌شود به همین دلیل به آن دوره هدایت تحصیلی می‌گوییم. یعنی در این دوره ناگزیریم که همه درس‌ها را به دانش آموزان ارائه کنیم تا استعدادها برای انتخاب رشته دوره دوم مشخص شود. این ویژگی دوران راهنمایی است. ولی یک نقد جدی در اینجا وجود دارد. حجم درس‌ها نباید از یک حدی بیشتر باشد چرا که ممکن است استعداد دانش آموزان به غلط تقویت شود.

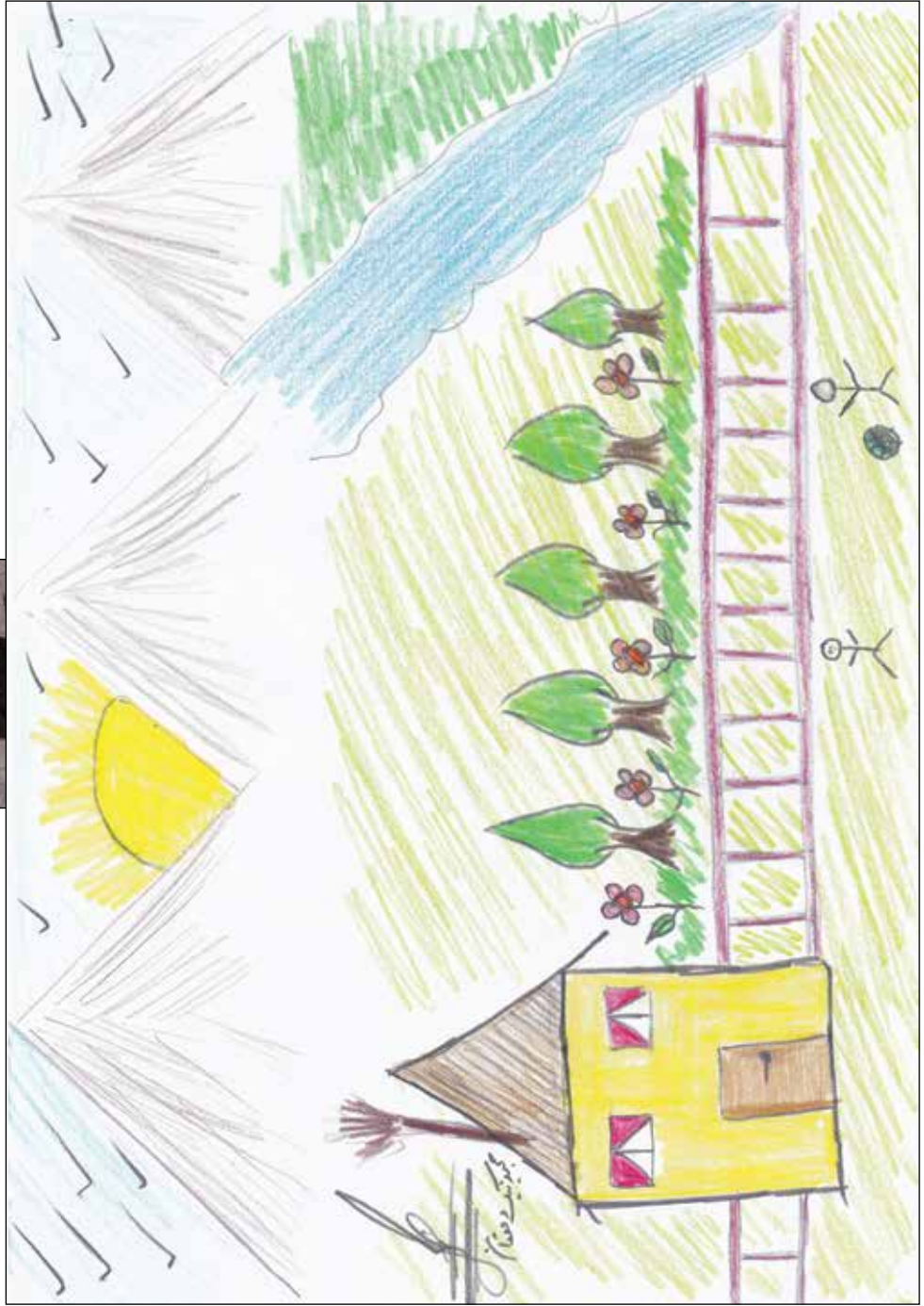
از کودکی تا بزرگسالی مجید نیک دهقان در یک قاب



طرح همیشگی آن روزها؛ نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: مجید نیک دهقان تاریخ تولد: ۱۳۵۹/۲/۱۴
نام مؤسسه آموزشی: دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد میرداماد
سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایل‌تان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «مجید نیک‌دهقان» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی‌اش می‌دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می‌کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می‌کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می‌کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می‌توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.





«مصطفی جوادزاده»، مدیر دبیرستان دوره اول علامه طباطبایی

واحد آشناسان از دوران تحصیلش می گوید:

سوم راهنمایی بودم که یک شب زدم زیر گریه!

بعد از مصاحبه با «مصطفی جوادزاده»، حالا می توانم بگویم او اساساً یک «مربی تربیتی» متولد شده است. از ۱۷ سالگی «معلم راهنمای» دانش آموزان کوچکتر از خودش بوده و امور آموزشی و تربیتی شان را پیگیری می کرده است. او عاشق کار تربیتی است و به همین دلیل هنوز هم خود را «معلم تربیتی» می داند، علی رغم اینکه سالهاست روی صندلی «مدیریت مدرسه» نشسته است. او علاوه بر مدیریت مدرسه، قائم مقام موسسه نیز هست.

گفتوگو با «مصطفی جوادزاده» وقتی آغاز شد که صدای باران اردیبهشتی روی پنجره سقفی اتاقش، موسیقی متن مصاحبه مان بود. دو اتفاق مهم همه نوجوانی آقای مدیر را احاطه کرده است: «نوبت سوم و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران.» پس گفتوگو را با مرور خاطرات آن روزها آغاز کردیم.

زمانم بهتر استفاده کنم.

■ به شرایط اقتصادی اشاره کردید که اجازه نداد به برخی خواسته‌هایتان برسید. خوب است دانش‌آموزان‌تان بدانند در دوران تحصیل‌تان از نظر مالی چه سختی‌هایی را تحمل کرده‌اید؟

من کوچکترین پسر از جمع سه نفره برادرها هستم. طبق سنت آن سال‌ها همه چیز از پدر به برادرهای بزرگتر و از آنها به کوچکترها می‌رسید. یکی از چیزهایی که به من رسید یک پتو بود. سوم راهنمایی بودم که یک شب زدم زیر گریه. به مادرم گفتم وقتی پتو را می‌کشم روی سرم پاهایم بیرون می‌ماند و وقتی می‌کشم روی پاهایم سرم می‌زند بیرون! آن دوران، دوران جنگ بود. پدرم، برادرهایم، عموهایم و دامادهایمان جبهه بودند. مادرم در خانه بسته بندی لوازم جبهه را انجام می‌داد. شرایط اقتصادی واقعا سخت بود اما زندگی‌ها آنقدر ساده و بی‌تکلف بود که با رفتن این همه از اعضای خانواده به جبهه، هیچ نگرانی از بابت تامین زندگی نداشتیم. باید این‌طور بگویم که در دوران جنگ همه، هیچ چیز را با هم تقسیم کرده بودند. آن سال‌ها در تاریخ ایران تکرار ناشدنی است.

مصطفی جوادزاده در نوبت سوم دبستان حر



می‌نوشتم تا سابقه آموزشی، رفتاری و تربیتی بچه‌ها ثبت شود. حالا با وجود کامپیوتر این کار پیش پا افتاده به نظر می‌رسد. آن روزها برای این کار انرژی زیادی می‌گذاشتم. یا به‌طور مثال برای تولد بچه‌ها کارت تبریک تولید می‌کردیم تا بدانند برایشان اهمیت قائلیم. کارت تولد آماده نمی‌خریدیم.

■ از همکاران فعلی‌تان کسی هست که شما قبلاً معلمش بودید؟

بله هستند. آقای «امین غفاری» (معاون واحد آشناسان) و آقای «هادی ربیعی» (مدیر پیش دبستان و دبستان علامه طباطبائی - واحد نیوران) بعنوان دانش‌آموز در گروهی بودند که برای تواسیح تشکیل داده بودیم. البته این را هم بگویم که آقای «مظفر مفخمی» (از همکاران فعلی‌مان در واحد آشناسان) و آقای «ناصر سلامی» (معاون فرهنگی واحد آشناسان) مربی خود من در دوره تحصیل بودند. تعداد دیگری از دانش‌آموزان آن دوره هم الان در مجتمع علامه طباطبائی همکار ما هستند.

فعالیت‌هایی

از جنس «نوبت سوم» حالا

دیگر نیست. اولین وظیفه «معلم

راهنا» نظارت بر امور درسی دانش‌آموزان

بود. ما در تابستان درس‌های سال بعد

را به دانش‌آموزان آموزش می‌دادیم و

در طول سال تحصیلی به‌طور مستمر

بر فعالیت آموزشی آنان نظارت

داشتیم.

■ آقای جوادزاده، فرض کنید شما را به آن دوره برگردانیم. چه کاری را انجام نداده‌اید که با تجربه امروزتان لازم می‌دانید آن را انجام دهید؟

خوشبختانه من به جای این که تحت اجبار دیگران کاری را انجام بدهم به سمت کارهایی رفتم که دوستشان داشتم. شاید اگر شرایط اقتصادی خانواده اجازه می‌داد یکی دو رشته هنری را دنبال می‌کردم. خوش‌نویسی را خودم یاد گرفتم، موسیقی را هم دوست داشتم اما در جو آن موقع فرصت ورود به این عرصه برایم فراهم نشد. زبان انگلیسی را با پول تو جیبی خودم ثبت نام می‌کردم. اگر به آن دوران برگردم سعی می‌کنم این هنرها و مهارت‌ها را بیشتر یاد بگیرم و از

■ آقای جوادزاده، پیش از مصاحبه، شنیده بودم که دوره نوجوانی‌تان را با برنامه‌های خاصی سپری کرده‌اید. می‌خواهم از آن روزها برایم بگوئید.

من از سال پنجم ابتدایی در همان مدرسه ابتدایی‌مان به نام «دبستان حر» در کلاس‌هایی شرکت کردم که «نوبت سوم» نام داشت. کلاس‌های نوبت سوم از ۵ تا ۹ شب برگزار می‌شد و فعالیت‌های فرهنگی گوناگونی را در بر می‌گرفت. از برگزاری مسابقات فوتبال گرفته تا کلاس‌های علمی و اعتقادی و برگزاری اردوها و مراسم‌ها. در سال‌های ۶۵ تا ۷۰، نوجوانی‌ام بیشتر در فعالیت‌های «نوبت سوم دبستان حر» و کارهای فرهنگی در محله نازی‌آباد تهران گذشت.

■ منظورتان از فعالیت‌های فرهنگی چیست؟ راستش می‌خواستم بدانم از چه زمانی معلمی را شروع کردید؟

اولین فعالیت جدی من به عنوان شغل در این کلاس‌ها، «معلم راهنما» بود. معلم راهنما، هم اوضاع درسی دانش‌آموزان را کنترل می‌کرد و هم بر اوضاع اخلاقی، خانوادگی و ورزشی‌شان نظارت داشت. دوم یا سوم دبیرستان بودم که معلم راهنمای دانش‌آموزان اول راهنمایی شدم. در همان زمان برای اعزام به جبهه اقدام کردم و با وجود این که به سن قانونی نرسیده بودم قبولم کردند. آموزش نظامی دیدم که جنگ تمام شد. از آموزش نظامی برگشتم و در مدارس و مساجد بیشتر به فعالیت‌های قرآنی و فرهنگی مشغول شدم.

■ جایگاهی به نام «معلم راهنما» در مدرسه برای نسل من غریب است. چون حالا دیگر وجود خارجی ندارد. کنجکاو شدم بدانم چه فعالیت و شرایط دیگری در زمان تحصیل شما وجود داشت که حالا دیگر نیست؟

فعالیت‌هایی از جنس «نوبت سوم» حالا دیگر نیست. اولین وظیفه «معلم راهنما» نظارت بر امور درسی دانش‌آموزان بود. ما در تابستان درس‌های سال بعد را به دانش‌آموزان آموزش می‌دادیم و در طول سال تحصیلی به‌طور مستمر بر فعالیت آموزشی آنان نظارت داشتیم. ضمن اینکه بر مسائل تربیتی و اخلاقی دانش‌آموزان هم با راهنمایی بزرگترهایمان، نظارت می‌کردیم و خانواده‌ها را مدام در جریان امور قرار می‌دادیم. حالا بگذارید به یکی دو نمونه جالب اشاره کنم. من عکس همه بچه‌ها را در دفتری چسبانده بودم و هر صبحتی که با بچه‌ها می‌کردم را در آن دفتر



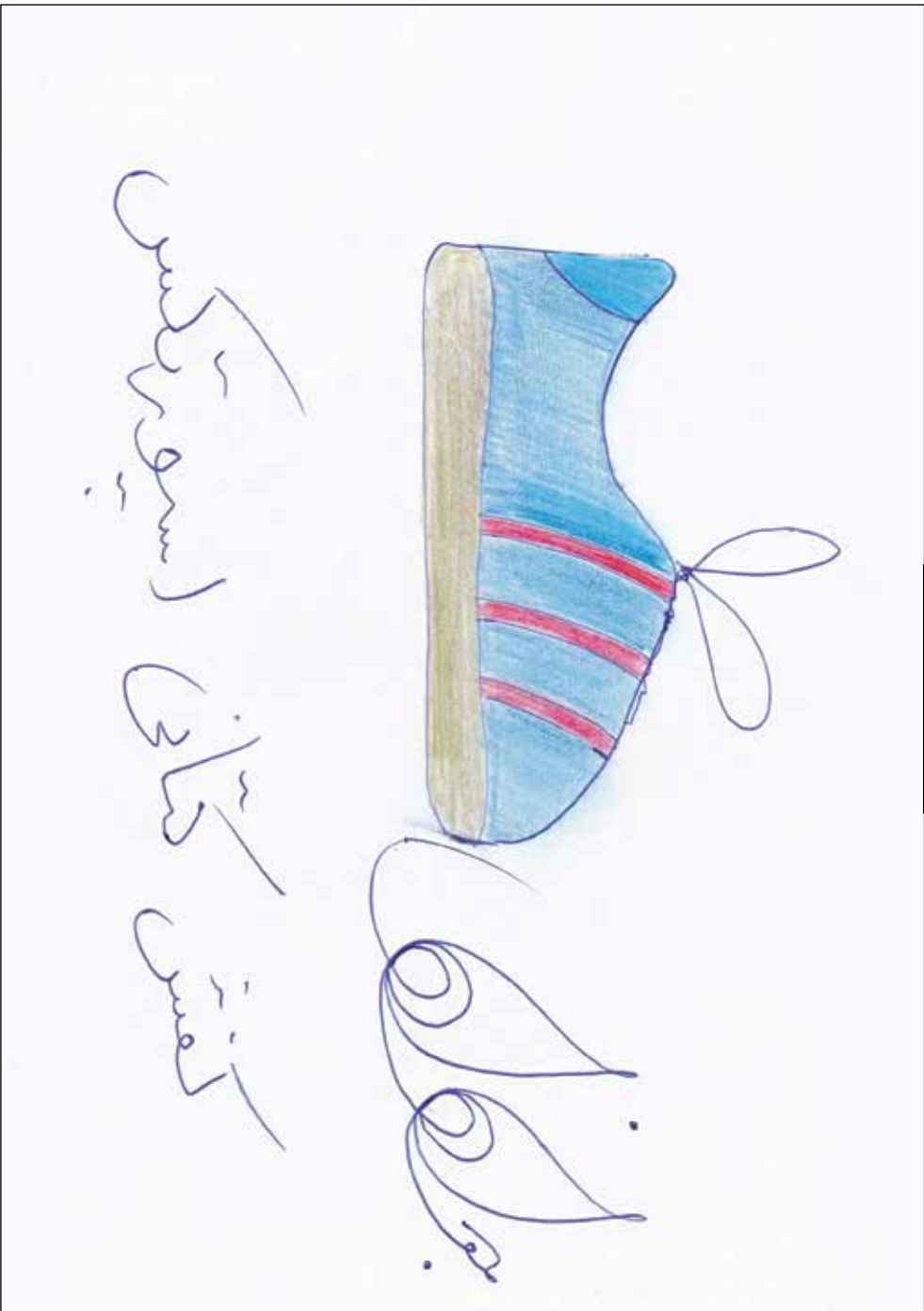
نقاشی آقای مدیر؛ با کفشی که همیشه دوست داشت



نام و نام خانوادگی: مصطفی جوادزاده تاریخ تولد: ۱۳۵۱/۶/۱

نام موسسه آموزشی: دبیرستان دوره اول علامه طباطبایی - واحد آشناسان

سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «مصطفی جوادزاده» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از مدادرنگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.





«حجت حضرتی»، مدیر دبیرستان پسرانه دوره اول علامه طباطبائی-واحد گلستان؛ فوق العاده درس خوان و فوق العاده بازیگوش

به خاطر معدل بیست کتک خوردم!

● دفتر مدیر دبیرستان پسرانه دوره اول علامه طباطبائی- واحد گلستان کوچک و جمع و جور است، اما هر چیزی که در دفتر های دو برابر بزرگتر از اینجا وجود دارد، در این دفتر هم هست. همه این وسایل و لوازم به گونه ای در اتاق تعبیه شده است که وقتی وارد آن می شوید باورتان نمی شود در یک اتاق کوچکتر از ۲۰ متر نشسته اید. این نظم و ترتیبی است که «حجت حضرتی»، مدیر واحد گلستان، با خودش به همه جا می برد. علاوه بر این، گلدان های حاوی گل های مختلف و درختچه های کوچک و بزرگ هم در جای جای مدرسه به چشم می خورد. آن ها هم با نظم و ترتیب در مدرسه چیده شده اند. «حجت حضرتی» در اتاق سرسبز مدیریت برای خوانندگان مجله از نوجوانانش می گوید.

را روی میز می چیدیم. ایشان وسایل ما را چک می کرد که کسی کم و کسری نداشته باشد. سختگیری هایش در درس دادن و رفتارش در کلاس، من را به یک تفکر منطقی و رفتار منظم عادت داد. حالا هم که مدیر مدرسه هستم روی وسایل اتاقم برچسب مدیریت می چسبانم. در

که در کلاسش خودکار در چهار رنگ قرمز، آبی، سبز و مشکی، مداد قرمز و مشکی، پاک کن و تراش، گونیا، نقاله و پرگار داشته باشیم. ضمن این که باید روی همه وسایل برچسب اسم و فامیل مان را می زدیم و با چسب روی آن را می پوشانیدیم که کهنه نشود. اول هر جلسه، همه وسایل

■ شما به منظم بودن معروف هستید. چرا نظم این قدر برایتان اهمیت دارد؟

خاطرم هست که در سه سال دبیرستان در درس هندسه یک معلم بسیار سخت گیر داشتیم به نام آقای «درویش». (خدا رحمتشان کند) او به ما تکلیف کرده بود

کیفم جامدای دارم و روی لوازم التحریر شخصی هم برچسب اسم خودم را چسبانده‌ام.

■ در دوران تحصیلی دانش آموز درس خوانی بودید یا باز بگوش؟

فوق العاده درس خوان بودم و در عین حال فوق العاده باز بگوش. بسیار پر انرژی بودم و از دیوار صاف بالا می‌رفتم.

■ فکر کنم الان دانش آموزان تان مشتاق شنیدن خاطره ای از شیطنت‌های دوران تحصیل تان هستند؟!

من در مدرسه «سید فاطمی»، یکی از مدارس دولتی شهر تهران در نازی آباد درس می‌خواندم. زنگ تفریح، همه باید بدون استثناء کلاس‌ها را خالی می‌کردند و به حیاط می‌رفتند. همه به جز دانش آموزان پایه چهارم که برای کنکور درس می‌خواندند. در این مدرسه معاونی داشتیم به نام آقای «خیرخواه» که قد نسبتاً کوتاه و صدای پر جنبه‌ای داشت. در روزهایی که مراسم خاصی بود، آقای خیرخواه به طبقه چهارم، محل کلاس‌های سال چهارمی‌ها می‌آمد و با صدای بلند می‌گفت: «آقایون، یالا پایین.» چهارمی‌ها با شنیدن این جمله می‌فهمیدند که باید به حیاط بیایند. من از آنجا که صدایم شبیه به صدای ایشان بود، از راه پله مخصوص معلم‌ان می‌رفتم طبقه چهارم و صدایش را تقلید می‌کردم. دانش آموزان سال چهارمی به حیاط می‌آمدند و می‌دیدند خبر خاصی نیست. یک هفته تقریباً هر زنگ این کار را انجام دادم تا این که یک روز در حال تقلید صدا کسی زد به شانهم و با خنده گفت: «خوشم اومد، صدات خیلی شبیه منه.» آقای خیرخواه مچم را گرفته بود. او حتی من را تنبیه هم نکرد و من هم دیگر آن کار را انجام ندادم.

■ ظاهراً یک بار با مناعت طبع معاون مدرسه از تنبیه گریخته‌اید. اما باز بگوشی شما کم نبوده است. اتفاقی افتاده بود که تنبیه شده باشید؟

اتفاقاً من به خاطر شاگرد اول بودن کتک خورده‌ام. اول راهنمایی بودم. آن دوران امتحانات به صورت ثلثی برگزار می‌شد. با یکی از همکلاسی‌ها رقابت داشتیم که در مدرسه قبلی شاگرد اول بود. من در امتحانات ثلث اول شاگرد اول مدرسه شدم و او دوم شد. بعد از امتحانات برای من خط و نشان کشید که «تو نباید شاگرد اول بشی. شاگرد اولی برای منه.» این تهدید باعث شد که بیشتر درس بخوانم و ثلث دوم با معدل بیست دوباره شاگرد اول شدم. در پرانتز این را بگویم که معدل بیست در آن دوران عددی نجومی بود. روزی که کارنامه‌های

ثلث دوم را دادند و مشخص شد که شاگرد اول شدم، پیاده به سمت خانه می‌رفتم که آن پسر و چند تا از دوست‌هایش حسابی کتکم زدند. این لذت بخش‌ترین کتکی بود که خوردم. جالب است بدانید که ثلث سوم هم شاگرد اول شدم!

واقعیت

این است که عمده

دانش‌آموزان امروزی تلاش‌گر

نیستند و به اجبار و فشار خانواده و

مدرسه درس می‌خوانند. اما ما در

دوران تحصیل علی‌رغم سختی‌های

زیاد و شرایط بحرانی جنگ، از درس

و مشق غافل نبودیم

■ شما سال‌هاست که در آموزش و پرورش مشغول به کار هستید، به نظر تان مهمترین تفاوت‌های تحصیل در مدارس امروزی و مدارس قدیم چیست؟

در دهه شصت امتحانات دیپلم به مراتب سخت‌تر از کنکور بود. بودند افرادی که در کنکور رتبه می‌آوردند اما نمی‌توانستند دیپلم بگیرند و از تحصیل در دانشگاه باز می‌ماندند. در مدرسه ما که جزو مدارس نسبتاً خوب بود از

۸۴ نفر تنها ۷ نفر قبولی خرداد داشتیم و بقیه در شهریور فارغ‌التحصیل شدند. برای همین یک سری امتحانات وجود داشت به اسم «امتحانات معرفی». اگر معلم حس می‌کرد که احتمال قبولی دانش‌آموزی در خرداد کم است، اصلاً او را برای امتحانات نهایی پایان سال معرفی نمی‌کرد و آن دانش‌آموز برای شهریور خودش را آماده می‌کرد.

■ اگر آن دوره را با حالا مقایسه کنید، چه چیزهایی در دانش‌آموزان امروزی فرق کرده است؟

واقعیت این است که عمده دانش‌آموزان امروزی تلاش‌گر نیستند و به اجبار و فشار خانواده و مدرسه درس می‌خوانند. اما ما در دوران تحصیل علی‌رغم سختی‌های زیاد و شرایط بحرانی جنگ، از درس و مشق غافل نبودیم و رقابت شدید داشتیم. زمان جنگ اگر معلمی مجروح یا شهید می‌شد تا چند ماه جایگزینی برایش نبود. با وجود شرایط ویژه در تمام طول جنگ حتی یک روز مدارس تعطیل نشد، حتی یک روز امتحانات جابه‌جا نشد. ما در دوران دبیرستان دو کلاس ۴۲ نفره بودیم. همه ۸۴ نفر می‌رفتیم در نمازخانه سر کلاس درس می‌نشستیم. چیزی جز صدای نفس‌هایمان شنیده نمی‌شد، فقط گوش می‌دادیم و جزوه می‌نوشتیم. این روحیه امروز در دانش‌آموزان کمتر وجود دارد، البته باید بگویم که حالا هم تعدادی از دانش‌آموزان را با این پشتکار و روحیه می‌بینم و لذت می‌برم.

از کودکی و نوجوانی تا بزرگسالی؛ حجت حضرتی چگونه رشد کرد؟



شعر و عشق در نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: حجت حضرتی
 نام موسسه آموزشی: دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد گلستان
 سمت: مدیر مدرسه

تاریخ تولد: ۱۳۵۰/۱/۸



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایل‌تان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «حجت حضرتی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی‌اش می‌دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می‌کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می‌کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می‌کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می‌توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.





مدیر دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد فرمانیه:

رفتم مسابقات فوتبال مدال طلای پرش طول گرفتم!

بدی نبود. آن زمان با این رتبه می‌توانستم رشته روانشناسی و یا جامعه‌شناسی قبول شوم. از بدشانسی و یا خوش‌شانسی انتخاب رشته را به برادرم سپردم که معلم بود. او طوری انتخاب رشته کرد که در دانشگاه تربیت معلم قبول شدم. در همان سال رشته حقوق دانشگاه آزاد هم قبول شدم اما رفتم دانشگاه تربیت معلم و تحصیلم را تا مقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی ادامه دادم.

■ وقتی نوجوان بودید آرزو داشتید چه کاری شوید؟

خیلی نمی‌دانستم که چه شغلی را دوست دارم. چون هم اطلاعات خودم و هم اطلاعات اطرافیانم محدود بود. در دوره دبیرستان کمی با رشته‌ها و شغل‌ها آشنا شدم اما کافی نبود. البته همیشه و کالت را دوست داشتم. زمین‌هاش هم فراهم شد اما به خاطر سربازی ترجیح دادم به دانشگاه تربیت معلم بروم. چون در دانشگاه تربیت

سه همکلاسی. سه دوست و حالا سه همکار. این سه دانش‌آموز دهه شصت حالا مسئولیت آموزش و پرورش دانش‌آموزان دهه نود را بر عهده دارند. «ابوالفضل رستمی» به‌عنوان مدیر دبیرستان پسرانه دوره اول علامه طباطبائی واحد فرمانیه، «هادی فلاح» در بسمت معاون مدرسه و «جواد شاهچراغی» در جایگاه معاون فرهنگی واحد فرمانیه. در این مصاحبه با مدیر مدرسه همراه می‌شویم و به محله خزانه بخارایی می‌رویم. جایی در جنوب تهران که با دو رفیقش نوجوانی‌شان را سپری کرده‌اند. مسیر نوجوانی، جوانی و تحصیلش را پی می‌گیریم و به فرمانیه می‌آییم. راهی که پر است از دوستی‌های پایدار، سخت‌کوشی و البته ورزش، ورزش و باز هم ورزش.

و با تاسیس واحد فرمانیه در سال ۸۹ مدیریت این واحد را به عهده گرفتیم.

■ دانشگاه در چه رشته‌ای تحصیل کردید؟
در کنکور سال ۷۶، رتبه ۱۹۰۰ را به دست آوردم که رتبه

■ آقای رستمی، چه سالی وارد مجتمع علامه طباطبائی شدید؟

سال ۸۳ به‌عنوان معلم ادبیات در واحدهای میرداماد و آشناسان مشغول تدریس شدم. از سال ۸۶ معاون شدم

ابوالفضل رستمی، از بچگی یک عشق فوتبال بود



احتمالا دانش‌آموزان شما نام خیلی از آن بازی‌ها را هم نشنیده‌اند.

ورزش و بازی‌های ما گروهی و کم‌هزینه بود. بازی‌هایی مثل فوتبال گل کوچک، هفت‌سنگ، کمریندبازی و قلعه. در دوران دبستان این بازی‌ها را انجام می‌دادم. اما از راهنمایی ورزش رزمی را شروع کردم و در رشته کاراته کمریند مشکلی گرفتم. همزمان ورزش‌هایی مثل فوتبال، والیبال، پینگ‌پنگ و فوتبال دستی هم انجام می‌دادم و مجموعاً آمادگی بدنی بالایی داشتم. در فوتبال دستی در سطح محله‌مان بی‌رقیب بودم و اسم و رسمی داشتم. (می‌خندد) ناگفته نماند که در کنار ورزش در رشته‌های قرآنی مثل قرائت و اذان و تواشیح هم فعالیت می‌کردم و رتبه‌های منطقه‌ای و استانی زیادی به دست آوردم.

ما در دوران نوجوانی از همه وسایل سرگرمی فقط دو کانال تلویزیونی داشتیم و یک آتاری که دسته‌اش همیشه خراب بود. کانال‌های تلویزیونی در ساعات‌های محدودی برنامه پخش می‌کردند و اینترنت هم که اصلاً وجود نداشت

این طور که معلوم است در دوره نوجوانی، بخش مهمی از وقت‌تان را به فعالیت‌های ورزشی اختصاص داده بودید. آیا در مسابقات ورزشی هم شرکت کرده‌اید؟ احياناً مقامی هم آورده‌اید؟

بله، در دوره دبیرستان جزو تیم فوتبال مدرسه اعزامی به مسابقات منطقه بودم. وارد مجتمع ورزشی که شدید دیدم برای مسابقات دوومیدانی هم ثبت‌نام می‌کنند. رقابت را دوست داشتم و ثبت‌نام کردم. در رشته پرش طول با پرشی به اندازه حدود ۵ متر و ۴۰ سانتیمتر به مقام اول منطقه ۱۶ رسیدم. در حقیقت برای مسابقات فوتبال رفته بودم و با مدال طلای پرش طول برگشتم. مدتی بعد به مسابقات استانی رفتم. در مسابقات استانی رقابت بسیار جدی بود. فیزیک بدنی دونده‌ها و دوومیدانی کاران متفاوت از من بود که ورزش رزمی کار می‌کردم. آن‌ها لباس مخصوص دو و میدانی هم داشتند. با این حال در این مسابقات حدود ۱۰ سانتی‌متر بیشتر از مسابقات منطقه پریدم و نفر سوم استان تهران شدم.

معلم خدمت مقدس سربازی را به صورت سرباز معلم می‌گذرانیدیم.

آیا دانش‌آموز درس خوانی بودید؟ خاطره ویژه‌ای از نحوه درس خواندنتان دارید؟

می‌توانم بگویم هم دانش‌آموز درس خوانی بودم هم نبودم. من در سال ۶۹ وارد مقطع راهنمایی شدم. در مدرسه دولتی درس خواندم و شرایط متوسط رو به بالا بود. در دوره راهنمایی خیلی دانش‌آموز درس خوانسی نبودم اما از دوم دبیرستان، درس را جدی گرفتم. در آن سال چند تا رفیق بودیم که با هم درس می‌خواندیم. بعضی‌هایشان مثل آقای «هادی فلاح» و آقای «جواد شاهچراغی» حالا دوست و همکار من هستند. جمع هفده هیجده نفره‌ای بودیم و جایی برای درس خواندن نداشتیم. کلید حسینی‌ه محل را گرفتیم و کمپ مطالعه درست کردیم. هر کتاب و جزوه‌ای که داشتیم گذاشتیم وسط. هر کدامان چند کتاب خریدیم و مجموعه‌ای درست کردیم که کمتر کسی از آن بهره‌مند بود. ۵۳ روز مفید درس خواندیم. یادم هست برای این که وقت‌مان تلف نشود نوبتی برای همه از خانه غذا می‌آوردیم. در آن ۵۳ روز به اندازه یک سال جلو افتادیم. آن جمع فضای رقابت تحصیلی را فراهم کرد و باعث پیشرفت همه ما شد.

چه شد که دوستی شما با آقای فلاح و شاهچراغی از دوران راهنمایی ماندگار ماند؟

چیزی که بچه‌های امروزی از آن محروم هستند فضاهای ارتباطات تنگاتنگ با دوستان است. امکانات و پیشرفت‌های امروز، رابطه‌ها و دوستی‌ها را به سمت فضای مجازی برده است. اما ما در دوران نوجوانی از همه وسایل سرگرمی فقط دو کانال تلویزیونی داشتیم و یک آتاری که دسته‌اش همیشه خراب بود. کانال‌های تلویزیونی در ساعات‌های محدودی برنامه پخش می‌کردند و اینترنت هم که اصلاً وجود نداشت. در نتیجه همه ساعت‌های تفریح ما با دوستانمان می‌گذشت که نسل امروز کمتر آن را درک کرده است. آن موقع‌ها مدرسه‌ها ساعت ۱۲:۳۰ تعطیل می‌شد و ما بعد از ساعت مدرسه هر روز با دوستان‌مان وقت می‌گذرانیدیم. این باعث شد که دوستی‌هایمان پایدار و طولانی مدت باشد.

بیشتر بازی‌هایتان در دهه شصت چه بود؟



دوران جنگ تحمیلی در نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: ابوالفضل رستمی
تاریخ تولد: ۱۳۵۸/۱/۲۳
نام مؤسسه آموزشی: دبیرستان دوره اول علامه طباطبایی - واحد فرمانیه
سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «ابوالفضل رستمی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.





فراز و فرود تحصیل «دارا امانی» در گفت‌وگو با مدیر دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد پاسداران

علی پروین دعوت کرد برای بازی در پرسپولیس تست بدهم

«دارا امانی» مدیر دبیرستان پسرانه دوره اول علامه طباطبائی - واحد پاسداران، فارغ‌التحصیل زمین‌شناسی، عاشق ریاضیات، اهل شعر و عکاسی و یک فوتبالیست قدیمی است. این ویژگی‌های متفاوت از او شخصیتی چند وجهی ساخته است تا بتوان درباره موضوعات مختلف با او صحبت کرد.

مصاحبه با مدیر مدرسه در حالی انجام شد که دانش‌آموزان برای برگزاری امتحانات نوبت دوم سال تحصیلی ۹۶-۹۷ به کلاس‌ها می‌رفتند و امانی با دوربین عکاسی خود تصاویری به یادگار از آن‌ها ثبت می‌کرد. «این دوربین خیلی به من وفادار مانده است.» دارا امانی با لبخند همیشگی‌اش این جمله را می‌گوید تا یخ گفت و گویمان آب شود:

با دیدن آن‌ها دستشان را می‌بوسم.
■ آقای امانی، در دوران تحصیل تان به چه درس‌هایی بیشتر علاقه داشتید؟
من به طور ویژه به درس ریاضی علاقه داشتم ولی به دلایلی مجبور شدم در دبیرستان رشته تجربی بخوانم. این را هم بگویم که همیشه از دروس انسانی به

در کلاس نداشتیم. ولی در عین حال زیرک و نکته‌سنج بودم و گاهی شیطنتهایی هم در کلاس داشتم. البته خیلی مسائل را به بچه‌های تنبل کلاس می‌گفتم و آن‌ها با سوژه‌های من کلاس را بهم می‌ریختند (می‌خندد). اما این بازیگوشی‌های کودکانه هیچ‌وقت باعث نشد که از دایره احترام و ادب به معلم و مدیر خارج شوم و هنوز هم

■ قبل از اینکه درباره ثبت تصاویری که با دوربین تان انجام دادید، صحبت کنیم، دوست دارم بدانم از دوران کودکی و نوجوانی خود چه تصویری در ذهن ثبت کرده‌اید؟
یک بچه مثبت آب زیرکاه! من در دوران تحصیل از مقطع ابتدایی تا دانشگاه، هیچ‌وقت رتبه‌ای کمتر از سوم

ویژه علوم اجتماعی بیزار بودم!

■ خاطر تان هست بیشتر نمرات تان در چه محدوده‌ای بود؟

زمان دانش‌آموزی ما نمره گرفتن در مدرسه سخت‌تر از الان بود چون امتحانات سنگین‌تر برگزار می‌شد. ولی من در اغلب درس‌ها نمره بالا می‌گرفتم. البته در خانواده هم فرزند مثبت و حرف‌گوش کنی بودم.

■ پس احتمالا هیچ‌گاه در زمان دانش‌آموزی تنبیه نشده‌اید!

اتفاقا یک بار خیلی جدی تنبیه شدم. سال ۱۳۵۹ در کلاس هشتم، معلم اجتماعی قوی هیکلی داشتیم که خیلی جدی با بچه‌ها برخورد می‌کرد. این تنبیه، هر ماه به صورت همگانی برگزار می‌شد. ولی دانش‌آموزان ز رنگ از این تنبیه معاف بودند. در یکی از روزهای تنبیه، به دستور معلم، من و چند نفر از دیگر دانش‌آموزان درس‌خوان به بیرون از کلاس رفتیم. ناظم مدرسه که در سالن قدم می‌زد گمان کرد ما را به علت بی‌انضباطی از کلاس بیرون انداخته‌اند. بنابراین حسابی از خجالت ما درآمد و تا جایی که می‌توانست با شلنگ ما را زد. آن روز بچه‌های تنبل کلاس، اگرچه کتک خورده بودند، ولی چون ما هم تنبیه شده بودیم، خوشحال بودند و هم‌زمان با گریه، به وضعیت ما هم می‌خندیدند. (امانی وقتی این خاطره را تعریف می‌کند، می‌خندد) خلاصه من آن روز با دست‌های کبود و شلنگ خورده به خانه رفتم.

■ پدر و مادر تان تعجب نکردند که چرا شما که شاگرد زرنگ هستید تنبیه شده‌اید؟

جالب است وقتی این موضوع را برای پدرم تعریف کردم گفت ناظم خیلی کار خوبی کرده که شما را تنبیه کرده چون حتما کار بدی انجام داده‌اید! هر قدر تلاش کردم اصل داستان را متوجه شدم، نمی‌پذیرفت و فقط از معلم و کادر مدرسه دفاع می‌کرد. آن زمان‌ها، معلم، مدیر و ناظم برای همه از احترام ویژه‌ای برخوردار بودند. الان شرایط کمی عوض شده است و دانش‌آموز سالاری حکم فرماست. اینکه دیگر تنبیهی در کار نیست اتفاق خوبی است ولی دانش‌آموز سالاری افراطی هم ضررهای زیادی دارد.

■ قبول دارید که رفتار معلم بر علاقه دانش‌آموزان به درس تاثیر زیادی دارد و ممکن است سرنوشت او را عوض کند؟ به عنوان مثال اگر شما در کلاس اجتماعی تنبیه نشده بودید شاید الان از این درس بیزار نبودید!

قطعاً اولین عامل در کلاس، ارتباط خوب معلم و

دانش‌آموز است. اگر دانش‌آموز، معلم را به عنوان یک استاد و بزرگتر که خیر و صلاح او را می‌خواهد قبول کند، برخورد جدی معلم را هم می‌پذیرد. فراموش نکنیم معلمی یک شغل عادی نیست و معلم شدن عشقی بزرگ می‌خواهد. دانش‌آموزان هم باید بدانند که معلم، آن‌ها را دوست دارد.

در زمان دانش‌آموزی هر سال بعد از پایان امتحانات، به زادگاه پدری‌ام، اردبیل، می‌رفتم و کشاورزی می‌کردم. زیبایی طبیعت آن منطقه باعث شد که به ثبت تصاویر علاقمند شوم. هنوز هم دوربین دارم و عکاسی می‌کنم

■ در دوران دانش‌آموزی به چه ورزشی علاقه داشتید؟

من فوتبال را به صورت حرفه‌ای بازی می‌کردم. منزل ما در حاشیه تهران بود و هر روز در زمین‌های خاکی تمرین داشتیم. حتی یک بار علی پروین بازی من و برادر بزرگترم را دید و از ما برای جلسه تست‌گیری باشگاه جوانان پرسپولیس دعوت کرد، اما مخالفت پدرم باعث شد که این راه را ادامه ندهم. پدرم اعتقاد داشت که بچه‌ها فقط باید درس بخوانند و موضوعات ورزشی یا هنری نباید تمرکز آن‌ها را برای تحصیل به هم بزنند.

■ چطور شد که به عکاسی علاقه‌مند شدید؟ در دوره دانش‌آموزی هم عکاسی می‌کردید؟

در زمان دانش‌آموزی هر سال بعد از پایان امتحانات، به زادگاه پدری‌ام، اردبیل، می‌رفتم و کشاورزی می‌کردم. زیبایی طبیعت آن منطقه باعث شد که به ثبت تصاویر علاقمند شوم. در طول زندگی‌ام چند دوربین خریده‌ام. هنوز هم دوربین دارم و عکاسی می‌کنم. این دوربین‌ها، (به دوربین‌اش اشاره می‌کند) در این سال‌ها باوقاتر از بقیه بوده است. در کنار عکاسی به شعر هم علاقه داشتم و چند شعر هم سروده‌ام. (یکی از شعرهای طنزش را در وصف علم زمین‌شناسی برایم می‌خواند)

■ چرا هیچ وقت فکر نکردید به جای رشته زمین‌شناسی در دانشگاه، عکاسی بخوانید؟

آن زمان‌ها، تحصیل در این رشته‌ها چندان رواج نداشت. همه یا باید دکتر می‌شدند یا مهندس!

■ اگر امروز دانش‌آموزی به شما بگوید که دوست دارد به جای مهندس و دکتر شدن، عکاس شود، تشویقش می‌کنید؟

حتما. هم خود دانش‌آموز را حمایت می‌کنیم و هم در صورت نیاز اولیاء را قانع می‌کنیم. زمان ما هدایت تحصیلی درستی وجود نداشت تا دانش‌آموزان مهارت‌های دیگر خودشان را نشان دهند. در حال حاضر، به ویژه در مدارس مجتمع علامه طباطبایی، همه استعدادهای دانش‌آموز محترم شمرده می‌شود. تلاش می‌کنیم هیچ علاقه‌ای را نادیده نگیریم.

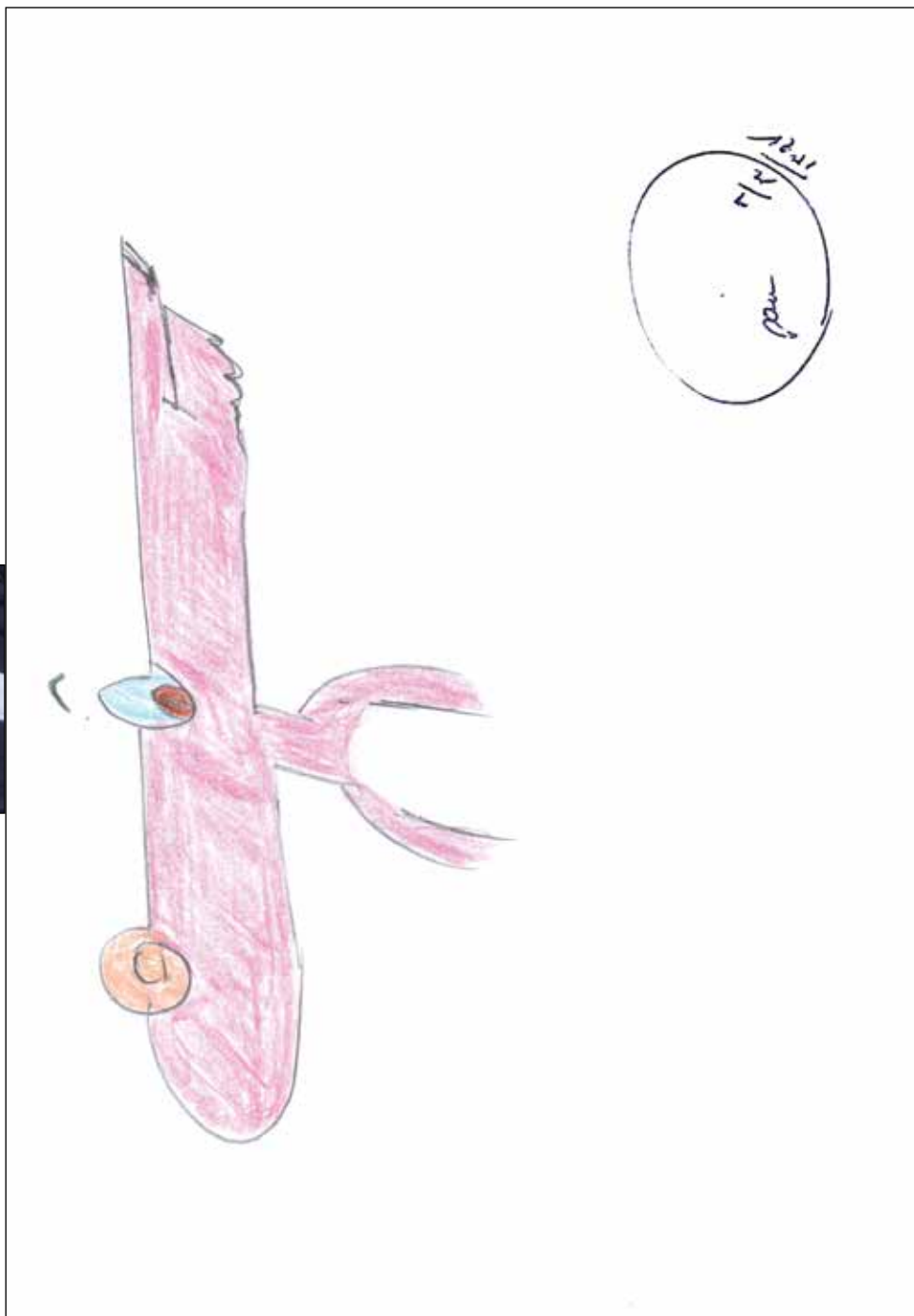
نوجوانی و جوانی «دارا امانی» را ببینید



پلنگ صورتی و نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: دارا امانی تاریخ تولد: ۱۳۴۷/۵/۲۵
 نام مؤسسه آموزشی: دبیرستان دوره اول علامه طباطبائی - واحد پاسداران
 سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «دارا امانی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از مدادرنگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.

«زینب کمال الدین» مدیر دبیرستان دخترانه دوره اول علامه طباطبایی
واحد پاسداران از رازهای دوران دانش‌آموزی‌اش می‌گوید:

در پیست اتومبیل‌رانی ورزشگاه آزادی مسابقه داده‌ام

«زینب کمال‌الدین» مدیر دبیرستان دخترانه دوره اول علامه طباطبایی- واحد پاسداران، شوخ‌طبع است و خاطرات دوران دانش‌آموزی‌اش را با اشتیاق برایشان تعریف می‌کند. بنابراین مصاحبه با او در فضایی شاد انجام می‌شود. کمال‌الدین از شیفت‌هایی که در کلاس داشته تا علاقه به رانندگی و رقابت با دیگران در دوران دانش‌آموزی‌اش را به دقت برایشان بازگو می‌کند. تاکید می‌کند که بسیاری از این حرف‌ها رازهای او هستند که برای اولین بار بر زبان می‌آورد. چند دقیقه‌ای میهمان حرف‌های خانم مدیر هستیم و نتیجه این میهمانی، گفتگویی است که می‌خوانید.



زمینه‌ها موفق شدم، حمایت و دعای پدر و مادرم بود. آن‌ها همیشه پشتیبان من بودند، حتی آن وقت‌هایی که تازه رانندگی یاد گرفته بودم و واقعا نگران‌شان می‌کردم!

■ اگر در مسابقه‌ای شکست بخورید چه کار می‌کنید؟

بعد از هر باخت سعی می‌کنم علت را بفهمم و سعی کنم برطرفش نمایم. در این صورت، شکست مثل یک پیروزی است. نباید فکر کنیم با شکست خوردن دنیا به پایان رسیده است.

■ خانم کمال‌الدین، شما اهل هنر هم هستید؟
هنر را خیلی دوست دارم ولی چندان هنرمند نیستم. در دوران دبیرستان، مرورایدوزی و معرق‌کاری انجام می‌دادم. ولی بیشتر از همه به گل و گیاه و طبیعت علاقه داشتم. این علاقه هنوز در من وجود دارد. دوست دارم همیشه گل و گیاه هدیه بگیرم! این موضوع را بعضی همکارانم خوب فهمیده‌اند (می‌خندد)

کودکی و نوجوانی دختری که امروز مدیر مدرسه است



و بهتر کردن آن تلاش کنیم. در این صورت است که می‌توانیم افراد موفق باشیم. نباید از هیچ رقابتی ترس داشته باشیم. گاندی می‌گوید آن تغییری که آرزو داری در دنیا به وجود آوری، ابتدا در خودت به وجود بیاور.

■ پس اصولا رقابت کردن را دوست دارید؟
بله. کاملا.

■ تا به حال مجبور شده‌اید برای پیروزی در یک رقابت تقلب کنید؟

نه. در عوض درسم خوب بود و همیشه باید به بقیه تقلب می‌رساندم! یادم هست اول یا دوم دبیرستان، در جلسه امتحان، مطلبی را در کاغذ نوشتم و آن را موشک کردم تا برای هم‌کلاسی‌ام پرتاب کنم. جهت پرتابم درست نبود و مراقب امتحان این موضوع را متوجه شد. آن روز از جلسه امتحان اخراج شدم. یک بار هم در دوره کارشناسی، موشک پرتاب کردم و باز هم مراقب امتحان متوجه شد (می‌خندد) کلا پرتاب موشک بلد نیستم!



■ به غیر از درس در زمینه دیگری هم مسابقه داده‌اید؟

می‌خواهید امروز همه رازهای من را افشا کنید؟ (می‌خندد) فقط این را بگویم که بله. چون خیلی زود گواهینامه گرفتم و عاشق سرعت در رانندگی هستم، چند مرتبه در پیست اتومبیل‌رانی ورزشگاه آزادی با ماشین مسابقه دادم.

■ در نوجوانی هم اهل رقابت بودید؟
بله کاملا. شاید یکی از علت‌هایی که زیاد درس می‌خواندم این بود که دوست نداشتم کسی از نمره‌هایم ایراد بگیرد و دانش آموزی از من جلوتر باشد.

■ در تلاش‌هایی که برای پیروزی در رقابت‌های مختلف داشتید، خانواده مخالفتی نمی‌کردند؟

اتفاقا یکی از مهمترین دلایلی که من در بعضی

■ خانم کمال‌الدین، آیا در نوجوانی فکر می‌کردید روزی مدیر مدرسه شوید؟

خیر. البته همیشه در مدرسه سردهسته و مبصر بچه‌ها بودم و درس خوبی هم داشتم. دوست داشتم در هر کاری که وارد می‌شوم موفق باشم.

■ می‌توانم حدس بزنم که دانش‌آموز آرامی هم نبودید!

همیشه در مدرسه شاگرد اول تا سوم بودم اما هیچ وقت نمره انضباط بالاتر از هیجده نمی‌گرفتم. مسئولین مدرسه به خاطر درس‌خوان و با ادب بودنم دوستم داشتند ولی به خاطر قوانین مجبور بودند انضباطم را کم کنند.

■ چطور ممکن است هم مبصر و هم دانش‌آموز بی انضباطی بوده باشید؟

بیشتر بی انضباطی‌هایم به دلیل تاخیر بود! در تمام کارها همیشه با تاخیر می‌رسیدم. الان هنوز هم در جلسه با مدیران و اولیاء با تاخیر می‌رسم (می‌خندد) آن زمان‌ها صبح زود بیدار می‌شدم. اما در جمع کردن و مرتب کردن وسایل و کتاب‌هایم و سواس داشتم. دوست داشتم همه چیز مرتب و منظم در کیفم باشد و بعد راهی مدرسه شوم. همین تاخیرها باعث می‌شد نمرات انضباطم بیست نباشد. در کلاس هم سعی می‌کردم بیشتر طراح شیطنتها باشم تا انجام دهنده آن‌ها! مثلا صندلی معلم را لب سکو می‌گذاشتیم تا زمین بیفتد یا آدامس روی آن می‌چسباندیم. الان موقع تدریس در مدرسه و دانشگاه کاملا مراقب این چنین کارهایی هستم. چون خودمان این کارها را انجام می‌دادیم. (می‌خندد)

■ در دوره دانش‌آموزی‌تان، انگیزه‌تان از درس خواندن چه بود؟

درس خواندن همیشه علاقه شخصی‌ام بود. ولی در کنار آن، فعالیت‌های مدرسه را هم پیگیری می‌کردم. چون با این کار حس خوبی به من دست می‌داد. در همه جشن‌ها و مراسم‌ها حضور فعال داشتم، مجری‌گری می‌کردم، انتظامات بودم و قرآن می‌خواندم. خیلی از بچه‌ها هم به خاطر همین کارهایم حسودی می‌کردند اما چون در کنارشان بودم دوستم داشتند. همین فعالیت‌ها بود که ترغیب می‌کرد درس بخوانم تا در همه زمینه‌ها موفق باشم.

■ عوامل موفقیت از نظر شما چیست؟

در موفقیت هر فرد عوامل محیطی و شخصی تاثیر گذار هستند. اگر منتظر بمانیم که شرایط محیط کاملاً ایده‌آل شود تا ما به سوی موفقیت قدم برداریم، از بقیه عقب می‌مانیم. پس باید سعی کنیم با محیطی که در آن زندگی می‌کنیم کنار بیاویم و برای تغییر شرایط

خانه‌هایی که همه می‌کشیدند؛ نقاشی خانم مدیر



نام و نام خانوادگی: زینب کمال الدین

تاریخ تولد: ۱۳۶۰/۶/۳۱

نام موسسه آموزشی: دبیرستان دخترانه دوره اول علامه طباطبایی - واحد پاسداران

سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «زینب کمال الدین» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی‌اش می‌دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می‌کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می‌کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می‌کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می‌توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.



با «محمد طاهری»، مدیر دبیرستان پسرانه دوره دوم علامه طباطبائی
واحد پاسداران درباره مدرسه، تنبیه و دلالتگی!

هنوز دو شغل خلبانی و کاپیتانی کشتی برایم جذاب است

گفتگو با مدیر دبیرستان دوره دوم علامه طباطبائی - واحد پاسداران در یکی از کلاس‌های خالی مدرسه انجام می‌شود. «محمد طاهری» پشت یکی از نیمکت‌ها می‌نشیند و به شوخی می‌گوید: «امروز من دانش‌آموز هستم و شما معلم. فقط لطفاً سوالات سخت نپرسید و مراعات روزه بودنم را هم بکنید.» طاهری در بین دانش‌آموزان به جدیت در کار و پر انرژی بودن معروف است. آقای مدیر هم جدی است هم شوخ‌طبع. او واژه‌ها را هم خوب می‌شناسد و در انتخاب آن‌ها حساس است. به همین خاطر مصاحبه با او لذت‌بخش است:



■ شما از مدیرانی هستید که کمتر پشت میز می‌نشینید و همیشه در حال جنب و جوش هستید. در دوران دانش‌آموزی هم همینطور بودید؟

بله. در مدرسه هم دانش‌آموز پر جنب و جوش و فعالی بودم. تقریباً هیچ سالی نبود که در فعالیت‌های مدرسه مشارکت نکنم. البته آن موقع شورای دانش‌آموزی به شکل الان در مدارس وجود نداشت ولی به نوعی نقش نماینده بقیه دانش‌آموزان را بر عهده داشتم.

■ فعالیت‌های فوق برنامه در مدرسه، بر درس خواندن تان تاثیر منفی نمی‌گذاشت؟

در دبستان و راهنمایی همیشه شاگرد متوسطی بودم ولی در دبیرستان، هر سه سال شاگرد اول شدم و در عین حال فعالیت‌هایم را هم انجام می‌دادم. به نظرم تناقضی هم وجود نداشت. هم درس می‌خواندم و هم در کارهای مدرسه به معلمان و مدیر کمک می‌کردم.

■ در دانشگاه رشته مهندسی خوانده‌اید. آیا در زمان دانش‌آموزی به ریاضیات علاقه داشتید؟

به فیزیک بیشتر از ریاضی علاقه داشتم. در دبیرستان چند ماه برای شرکت در المپیاد فیزیک درس خواندم. اگرچه دوران کوتاهی بود و قبول هم نشدم، ولی فیزیک به شدت من را شیفته خودش کرد. درس خواندن در آن دوران برای من لذتی عجیب داشت.

■ توصیه‌هایی که الان به دانش‌آموزان خودتان برای درس خواندن می‌کنید، دلیلی لذت بردن خودتان از درس خواندن است؟

توصیه‌هایی که امروز به دانش‌آموزان می‌کنم را آن زمان خودم کشف کردم. همه آنچه که به بچه‌ها می‌گویم را در دوران تحصیل و با تجربیات فراوان به دست آوردم. اولین سالی که در مدرسه به عنوان مشاور استخدام شدم فقط یک نگرانی داشتم: نگران بودم که آیا حرف‌هایی که به بچه‌ها می‌زنم درست است؟ بنابراین همه تجربیات مطالعاتی خودم را آکادمیک کردم.

■ روش‌های تقلب دانش‌آموزان هم در مطالعات تا به دست آمد؟

بله. ولی نه به حرف‌های بودن روش‌های بچه‌های امروزی (می‌خندد).

■ خودتان تا به حال تقلب کرده‌اید؟

شاید باور نکنید ولی چون به طور کلی در دوران تحصیل آدم نگرانی نبودم فقط یک بار تقلب کردم. آن یک مرتبه هم بیشتر هیچانش را دوست داشتم، چون در نهایت علی‌رغم این کار قبیح! نمره خوبی نصیبم نشد.

■ کلاس چندم بودید که اولین تقلب زندگی تان را انجام دادید؟

احتمالاً دوم یا سوم دبیرستان بودم. از بغل دستی‌ام سوالی پرسیدم و او جواب نداد. مجبور شدم برگه‌اش را از زیر دستش بکشم. بعد برگه خودم را زمین انداختم و هم‌کلاسی‌ام ناچار شد برگه من را از زمین بردارد. البته بعداً فهمیدم اگر تقلب نمی‌کردم نمره بیشتری می‌گرفتم. چون هم‌کلاسی‌ام سوال را غلط حل کرده بود! این اولین و آخرین باری بود که تقلب کردم. البته شانس آوردم که ناظم مدرسه متوجه نشد چون بدجور تنبیه می‌شدم.



■ آقای طاهری، تنبیه بدنی در دهه‌های شصت و هفتاد، اگرچه کمتر از دهه‌های قبل، اما همچنان در مدارس وجود داشت. شما چند بار تنبیه شدید؟

در دبیرستان ناظمی به نام آقای تاجیک داشتیم که متأسفانه در اتاقش کمدی پر از وسائل تنبیه داشت. از چوب و خط کش تا شلنگ، آن‌هم در ابعاد مختلف. تنبیه هر دانش‌آموز هم متناسب با جرمی که مرتکب شده بود انجام می‌شد! آقای تاجیک یک بار به شدت تنبیه‌م کرد. یکی از دانش‌آموزان بزرگتر همیشه به من زور می‌گفت و من هیچ‌وقت قدرت بدنی مقابله با او را نداشتم. پس ناچار شدم دو نفر دیگر از دانش‌آموزان مدرسه را با روش‌هایی که نمی‌توانم بگویم (می‌خندد)، بر علیه او تحریک کنم. در نتیجه، زورگوی مدرسه کتک خورد ولی من هم به شدت تنبیه شدم. چند ماه پیش برای دیدن آقای تاجیک به مدرسه‌مان رفتم. آقای تاجیک نبود و احساس کردم چقدر دلم برای حیاط آن مدرسه تنگ شده است.

■ در دوران دانش‌آموزی اهل ورزش بودید؟

بله. در زنگ‌های ورزش و تفریح، حیاط مدرسه برای من مهمترین جای دنیا بود. البته هیچ‌وقت در دوران تحصیل ورزشکار نبودم. مدتی هم دنبال یک رشته ورزشی گشتم. زمانی تیس روی میز بازی می‌کردم و

مدتی جودوکار شدم و سه کمر بند گرفتم. اما هیچ‌وقت به ورزش به عنوان فعالیتی حرفه‌ای نگاه نکردم. فوتبال هم زیاد بلد نیستم. (می‌خندد)

■ استقلالی هستید یا پرسپولیسی؟

طرفدار تیم ملی‌ام. اگر تلویزیون روشن باشد و برنامه دیگری برای دیدن وجود نداشته باشد، شاید فوتبال ببینم!

■ در نوجوانی آرزو داشتید چه کاره شوید؟

هنوز هم دو شغل در ذهنم بسیار جذاب هستند. کاپیتانی کشتی و خلبانی هواپیما. این دو شغلی هستند که همیشه دوست داشتم.

■ پس چرا نهایتاً معلم و مدیر مدرسه شدید؟

بگذارید داستان معلم شدنم را بگویم. من برای رسیدن به معلمی حدود سه سال در ده شغل کار کردم. در همه این شغل‌ها هم موفق بودم اما در نهایت به معلمی برگشتم و آن را انتخاب کردم. معلمی حالا همه زندگی‌ام است. به طوری که جمعه‌ها دلتنگ مدرسه می‌شوم و شب‌ها خوابش را می‌بینم!

■ دلتنگ مدرسه‌ای که مدیرش هستید می‌شوید یا مدرسه دوران تحصیلتان؟

هر دو. وقتی در هر حالت حس و حال خوبی داشته باشی فرقی ندارد معلم باشی یا مدیر یا دانش‌آموز. البته رفتارها، جایگاه‌ها و روابط معلم و دانش‌آموز نسبت به قبل تغییر کرده است.

■ این تغییر مثبت است یا منفی؟

دقیقاً نمی‌توانم بار اخلاقی خاصی به این تغییر نسبت بدهم. دانش‌آموزان امروز، زودتر به بلوغ اجتماعی می‌رسند و احترام آن‌ها عمیق‌تر از قبل است. سال‌های قبل خیلی از احترام‌ها ناشی از ترس بود ولی الان کسی ترسی از مدیر و معلم ندارد و رعایت حرمت‌ها به خاطر انتخابی است که بچه‌ها می‌کنند. مسلماً این احترام، شیرین‌تر است.

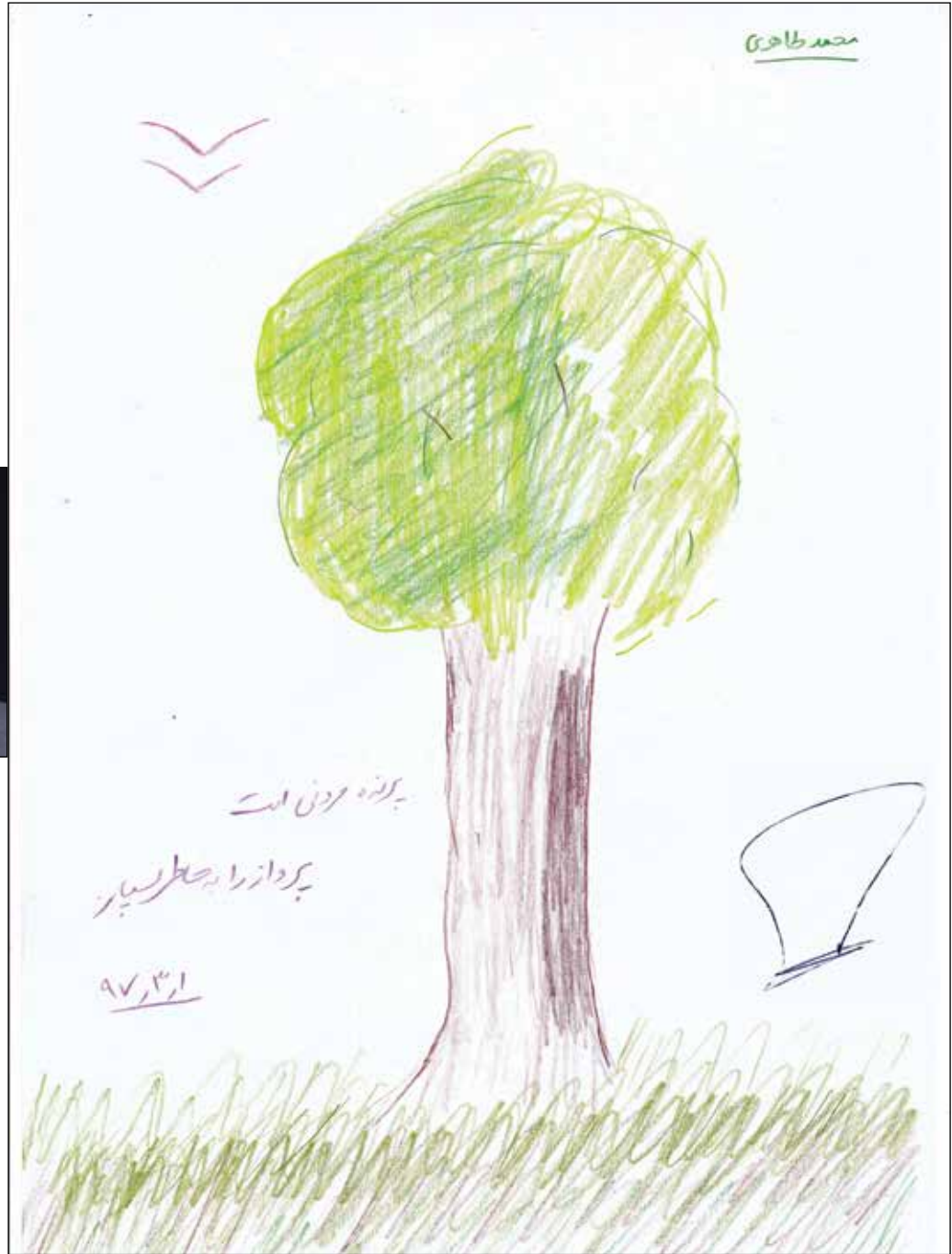
«محمد طاهری» وقتی نوجوان بود



پرنده و پرواز در نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: محمد طاهری
 تاریخ تولد: ۱۳۵۷/۱۱/۸
 نام مؤسسه آموزشی: دبیرستان پسرانه دوره دوم علامه طباطبائی - واحد پاسداران
 سمت: مدیر مدرسه



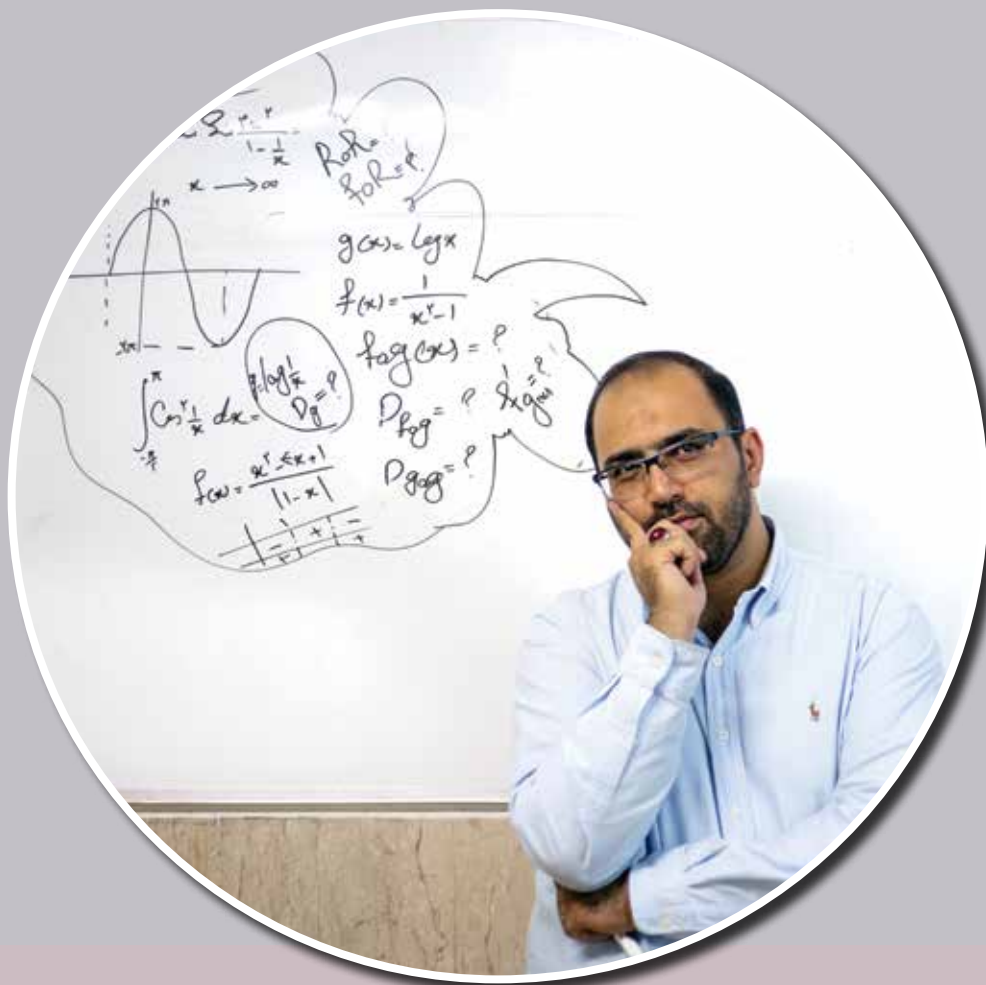
این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایل‌تان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «محمد طاهری» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می‌دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می‌کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می‌کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می‌کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می‌توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.



گفتگو با «مهدی لواسانی» مدیر دبیرستان پسرانه دوره دوم علامه طباطبایی - واحد شریعتی درباره دوران دانش‌آموزی اش

فقط می‌خواستم در رشته‌ای تحصیل کنم که شیمی نداشته باشد



چند دقیقه مانده به شروع امتحان نگارش دانش‌آموزان دبیرستان پسرانه دوره دوم علامه طباطبایی - واحد شریعتی، گفت‌وگو با «مهدی لواسانی»، مدیر مدرسه آغاز می‌شود. دانش‌آموزان برگه‌ها را تحویل گرفته و سرگرم نوشتن می‌شوند. در سالن منتهی به اتاق آقای مدیر، صندلی‌ها طوری چیده شده که آخرین آن‌ها به فاصله کمی از در اتاق قرار گرفته است. از پنجره اتاق مدیریت، دانش‌آموزی را می‌بینم که غرق تفکر است و یکی دیگر با آرامش خودکار را روی کاغذ حرکت می‌دهد. لواسانی می‌گوید درس نگارش همان انشاء سابق است و امتحانش نگرانی خاصی برای دانش‌آموزان ندارد. این گفت‌وگو در روز امتحانی واحد شریعتی، با پرسش‌هایی درباره امتحان و اضطراب و سختی درس‌ها شروع می‌شود. لواسانی، نگاه متفاوتی به درس خواندن دارد.

کنم. در یک تابستان حدود دو ماه در سوپرمارکت یکی از دوستان پدرم کار کردم. آن موقع تازه فهمیدم چرا وقتی پدرم شب‌ها به خانه برمی‌گشت انقدر خسته بود و زود می‌خوابید. آن روزها فوتبال هم زیاد بازی می‌کردم.

■ الان تفریحات شما چیست؟

عاشق آشپزی هستم چون واقعا حالم را خوب می‌کند. البته در قدیم به غذا خوردن هم علاقه زیادی داشتیم! از مسافرت و خرید کردن هم لذت می‌برم، چون باعث می‌شود آرامش پیدا کنم. بعضی لذت‌های دیگر هم در زندگی‌ام هست که برایش خیلی زحمت کشیدم. یکی از این لذت‌ها مشاوره دادن است که با توجه به نوع زندگی‌ام باعث شده تجربیات کاربردی برای دانش‌آموزان داشته باشم. از دیگر لذت‌ها، تشویق شدن است. از نوزده سالگی تصمیم گرفتم طوری زندگی کنم که همه مجبور باشند من را تشویق کنند.

■ تصمیم عجیبی است!

بله. اما مصمم بودم اینطور زندگی کنم. به همین دلیل نوزده سالگی تولد دوباره‌ام بود. به خودم گفتم فرض کن هیچ پشت و پناهی جز خدا در زندگی نداری. حالا برو و کاری کن که دیگران مجبور شوند تحسینت کنند! سال‌ها است که با این فلسفه زندگی می‌کنم.

از کودکی تا بزرگسالی «مهدی لواسانی»



در انتخاب رشته هم فقط خواستم وارد رشته‌ای شوم که شیمی نداشته باشد! این شد که دانشجوی هوافضا شدم.

■ فکر می‌کنید دانش‌آموزان امروز هم به خاطر قدردانی از پدر و مادر از علاقه‌هایشان می‌گذرند؟

واقعا نمی‌شود این انتظار را از همه بچه‌های امروز داشت. خیلی از خانواده‌ها وضع اقتصادی خوبی دارند و شبیه به زمان تحصیل من نیستند. مهمتر از این حرف شما، این است که دانش‌آموزان هدف خود را بشناسند و به آن پایبند باشند. بدانند چرا باید درس بخوانند و به خاطر آن هدف انگیزه پیدا کنند. البته این را هم بگویم که الزاما با درس نمی‌توان موفق بود.

عاشق آشپزی

هستم چون واقعا حالم

را خوب می‌کند. البته در قدیم

به غذا خوردن هم علاقه زیادی

داشتیم! از مسافرت و خرید کردن هم

لذت می‌برم، چون باعث می‌شود

آرامش پیدا کنم

■ چرا در رشته هوا و فضا کار نکردید و وارد مدرسه شدید؟

معلمی را همیشه دوست داشتم. صدای ضبط شده‌ای از من در سن سه یا چهار سالگی وجود دارد که در جواب مادرم که می‌پرسد دوست داری در بزرگی چه کاره شوی؟ می‌گویم: بابا! این احساس معلمی و پدری کردن برای بچه‌ها از کودکی در من بود. کلاس چهارم ابتدایی، معلم‌مان بچه‌های ضعیف را به من می‌سپرد تا به آن‌ها درس بدهم. این اتفاق اعتماد به نفس را افزایش داد. تا حدود هفده سالگی در مدرسه و محله و مسجد این روند ادامه داشت، تا اینکه بصورت اتفاقی پیشنهادی برای تدریس در مدرسه‌ای دولتی دریافت کردم و آن را پذیرفتم.

■ در زمان دانش‌آموزی، تابستان‌ها چه کار می‌کردید؟

در تابستان بیشتر کلاس‌های تقویتی و المپیاد می‌رفتم. اصولا هیچ‌وقت از طرف خانواده تحت فشار نبودم که باید برای تامین مخارج خانواده، در کنار درس خواندن، کار

■ شما در دوره دانش‌آموزی، بچه درس خوان بودید؟

بله درس خوان بودم و اعتماد به نفس بالایی هم داشتم. به همین خاطر هیچ‌وقت نگران امتحانات نمی‌شدم.

■ در کدام درس‌ها مشکل داشتید و ضعیف‌تر بودید و در کدام درس‌ها قوی بودید؟

در زبان انگلیسی و ادبیات مشکل داشتم. در این درس‌ها قبول می‌شدم ولی نمره‌هایم متوسط بود. به طور کلی دروس عمومی را هم دوست نداشتم. در ریاضی فیزیک و مخصوصا هندسه هم قوی بودم.

■ در درس‌هایی که خواندنشان را دوست نداشتید، شده بود که به فکر تقلب بیفتید؟

نه اصلا. هیچ‌وقت متقلب نبودم. یعنی امتحان انقدر برابرم اهمیت نداشت که خودم را آلوده به تقلب کنم. بیشتر دنبال فهم درس‌ها بودم و نمره برایم کمتر اهمیت داشت. از طرفی چون در خانواده مذهبی بزرگ شده‌ام از بچگی تقلب را حرام می‌دانستم.

■ اینطور که به نظر می‌آید در دوره دانش‌آموزی، بچه مثبت مدرسه بوده‌اید؟

همیشه دانش‌آموز ساکت و کم حرفی بودم. دوستی خاصی هم با کسی نداشتم. البته بچه‌ای هم نبودم که اذیت نکنم (می‌خندد). اما حرف‌اف بودم و همیشه سرم به کار خودم گرم بود.

■ پس احتمالا هیچ وقت تنبیه نشده‌اید.

چرا یک بار تنبیه شدم. در مدرسه سی دی بازی همراه خودم داشتم. کیف‌هایمان را بررسی کردند و سی دی من را گرفتند. چند ماه به خاطر آن سی دی اذیت شدم.

■ آقای لواسانی، چرا رشته هوافضا را برای تحصیل در دانشگاه انتخاب کردید؟

راستش درس خواندن همواره اولویت دوم من در زندگی بود. خانواده‌ام دوست داشتند درس بخوانم، دوستانم بازار و کار آزاد را پیشنهاد می‌کردند و علاقه شخصی‌ام ورود به حوزه علمیه بود. انتخاب سختی بود ولی تصمیم گرفتم وارد دانشگاه شوم.

■ به خاطر خانواده وارد دانشگاه شدید؟

باید جواب زحمات پدر و مادرم را می‌دادم. خیلی وقت‌ها از تفریح و زندگی خودشان برای پیشرفت من صرف‌نظر کردند. ما وضع مالی خیلی خوبی نداشتیم. وقتی می‌دیدم که خانواده به خاطر تحصیلم چقدر سختی می‌کشیدند قانع شدم که باید از علاقه‌ام بگذرم. این اتفاق در سال چهارم دبیرستان باعث شد که اطرافیان انتقادات زیادی به خانواده‌ام داشته باشند.

رود، خانه و کوه در نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: مهدی لواسانی
 تاریخ تولد: ۱۳۶۳/۳/۱۹
 نام موسسه آموزشی: دبیرستان پسرانه دوره دوم علامه طباطبایی - واحد شریعتی
 سمت: مدیر مدرسه

این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «مهدی لواسانی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از مادرنگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.



خاطرات «هادی ربیعی»، مدیر پیش دبستان و دبستان
علامه طباطبایی - واحد نیاوران از دوران کودکی و نوجوانی

برای هدیه دادن به معلم مجبور شدم جوراب فروشی کنم



قرار است گفتگو با «هادی ربیعی» مدیر دبستان علامه طباطبایی - واحد نیاوران در اتاق کار او انجام شود. در بدو ورود به ساختمان مدرسه، رنگ شاد دیوارها و کاردستی‌های نصب شده روی آن، خودنمایی می‌کند. سالن بازی کف‌پوش شده و میز و صندلی‌های کوچک به صورت مرتب کنار هم قرار گرفته است. آن‌طور که ربیعی می‌گوید هدف از چنین تزئینی، ایجاد فضایی شاد برای بچه‌هاست. آقای مدیر در زنگ‌های ورزش با دانش‌آموزان بازی می‌کند، برایشان کتاب می‌خواند و قصه می‌گوید. ربیعی اعتقاد دارد مدرسه باید محل زندگی باشد و زندگی بدون شادی زیبا نیست. این گفتگو با پرسشی از ربیعی درباره شادی در دوران کودکی خودش آغاز می‌شود.

خنده کودکی «هادی ربیعی»



کوچکی داشتم ولی فوتبالبست خوبی بودم. در شطرنج هم مهارت داشتم و یک بار در مسابقات منطقه‌ای که درس می‌خواندم اول شدم.

تا به حال تقلب کرده‌اید؟

بله. در دوران راهنمایی، یک هم‌کلاسی به نام بهروز داشتم. مثل کسانی که فشار خون بالایی دارند، گردن سرخ رنگ عجیبی داشت. هر موقع درس نمی‌خواندم یا امتحانی سخت داشتیم، فرمول‌ها را پشت گردن بهروز می‌نوشتیم. او جلوی من می‌نشست. هر وقت با خودکار به پشتش می‌زدم گردنش را صاف می‌کرد و من مطالب را می‌دیدم. هیچ‌کس هم شک نمی‌کرد. (می‌خندد)

چه شد که شغل معلمی را انتخاب کردید؟

از بچگی دوست داشتم معلم شوم. از کلاس اول دبیرستان هم معلم قرآن شدم. قرآن خواندن من خیلی خوب بود و همیشه نفر اول مسابقات منطقه می‌شدم. در دبیرستان به درخواست مدیر مدرسه راهنمایی‌ام برای دانش‌آموزان کلاس اول قرآن درس می‌دادم.

برای یک دانش‌آموز دبیرستانی معلمی کردن سخت نبود؟

واقعا سخت بود. آن سال خیلی اذیت شدم. قدم کوتاه بود و خیلی‌ها از من بلندتر بودند. تجدید شده‌های دو ساله و سه ساله هم در کلاس داشتیم. خیلی مواقع با آن‌ها درگیر بودم.

نظر تان درباره شیطنت‌های بچه‌های امروزی چیست؟

شدیدا موافق هستم! البته شیطنت‌های ما آن زمان آسیب‌زننده نبود و کارهایی بود که فکر می‌کردیم جالب است و فقط با آن می‌خندیدیم.

مدرسه بچه‌ها باشند. ناگفته نماند گاهی هم هدیه‌هایی خوب به معلم‌ها می‌دادیم. مثلا یک بار به معلم دینی‌ام خودکار پارکر بسیار زیبایی هدیه دادم.

این خودکار زیبا را چطور تهیه کرده بودید؟

در دبیرستان معلمی بود که خیلی دوستش داشتم. آقای سلطانیان، معلم دینی ما بود و در ادب و شخصیت هم‌تا نداشت. برای به دست آوردن پول خریدن خودکار و هدیه دادن، مجبور شدم مدتی جوراب‌فروشی کنم. یادم است یک بار موقع فروش جوراب، آقای جوادزاده - قائم‌مقام فعلی مجتمع علامه طباطبایی - را دیدم. ایشان آن زمان معلم من بود و نمی‌خواستیم که جوراب فروشی‌ام را ببیند. پس تا چند دقیقه با روش‌های مختلف بین مردم پنهان شدم تا ایشان از آن‌جا عبور کند!

آقای سلطانیان

یک بار تجدیدم کرد. خیلی

ناراحت بودم و نمی‌فهمیدم چرا

این اتفاق افتاد. صدایم کرد و

گفت: جواب‌ها را خوب نوشتی ولی

به علت بدخطی‌ات باید تجدید

شوی! این موضوع خیلی برایم

سنگین بود

حدس می‌زنم معلم‌تان باعث شده بود تا به درس دینی علاقه زیادی پیدا کنید؟

بله دقیقا. البته همین آقای سلطانیان یک بار تجدیدم کرد. خیلی ناراحت بودم و نمی‌فهمیدم چرا این اتفاق افتاد. صدایم کرد و گفت: جواب‌ها را خوب نوشتی ولی به علت بدخطی‌ات باید تجدید شوی! این موضوع خیلی برایم سنگین بود. به چند کلاس خوش‌نویسی برای ثبت‌نام سر زدم اما شهریه‌هایش آنقدر بالا بود که نمی‌توانستم ثبت‌نام کنم. همان روزها چشمم به جمله‌ای بزرگ روی دیواری در میدان بهمن افتاد. با خط بزرگ و نستعلیق نوشته بود: «فرزند صالح گلی از گل‌های بهشت است.» این چند خط را در دفترم به جای نوشتن، نقاشی کردم و تا چند روز از روی آن می‌نوشتیم. تمرین را آنقدر ادامه دادم تا کم‌کم اعتماد به نفس خوش‌خط نوشتن را پیدا کردم. در نهایت بدون هیچ کلاسی خطم را تغییر دادم.

آقای ربیعی؛ تفریحات دوره دانش‌آموزی تان چه بود؟

در دبستان فقط درس می‌خواندم و کلاس قرآن می‌رفتم. بیشترین فعالیت‌م در دوران دبیرستان نیز همین‌ها بود. البته فوتبال هم بازی می‌کردم. با اینکه جته

در دوران تحصیل، خودتان هم دانش‌آموز شادی بودید؟

خیلی زیاد.

شیطنت‌هایتان را به یاد دارید؟

معمولا طوری شیطنت می‌کردم که کسی نفهمد. از طرفی درس خوبی داشتم و معلم‌ها حساب دیگری برایم باز کرده بودند، بچه‌ها را دور خودم جمع می‌کردم و برای کارهایمان نقشه می‌کشیدیم! البته در دوره ابتدایی به شدت دانش‌آموز آرامی بودم ولی در راهنمایی تغییر کردم.

دلیل این تغییر چه بود؟

در تابستان کلاس پنجم، به دلایلی مجبور شدم کار کنم. اولین کارم این بود که نوشابه می‌خریدم و آن را در ظرف‌های پلاستیکی می‌ریختم و در مدرسه و کوچه می‌فروختم. خیلی‌ها پول کافی نداشتند تا نوشابه را با شیشه اصلی‌اش بخرند و من با این کار قیمت نوشابه را چند برابر کمتر می‌کردم. برای خودم هم سود داشت. مدتی هم جعبه شانس می‌فروختم. بعد از آن، یک ماه و نیم در خیاطی به عنوان پادو کار کردم. کار در خیاطی تجربه جالبی بود. بدی‌اش این بود که حرف‌های ناپسند یاد گرفتیم و خوبی‌اش هم این بود که اعتماد به نفسم بیشتر شد. این تجربه باعث شد در دوران راهنمایی سردسته دانش‌آموزان شوم!

یعنی به آن‌ها آموزش می‌دادید چطور کارهای شیطنت‌آمیز انجام دهند؟

بله. یادم می‌آید در دوره راهنمایی، بچه‌ها تصمیم گرفتند به معلمی که دوستش نداشتیم هدیه‌ای بدهند. دلیلش این بود که او بدون دلیل عصبانی می‌شد و شروع به داد و بیداد و کتک زدن بچه‌ها می‌کرد. پس باید هدیه جالبی! به او می‌دادیم. کادو کردن آجر، جوراب سوراخ و خودکار تمام شده، از اولین ایده‌هایم بود. بعد از دادن آن هدیه تا یک هفته از همه معلم‌ها و در همه زنگ‌ها، کتک می‌خوردیم! (می‌خندد)

خانواده‌تان چه واکنشی به تنبیه شدن تان نشان می‌دادند؟

آن‌ها کاری نکردند. چون اصلا خبردار نشدند. آن زمان مثل الان نبود که خانواده‌ها زیاد پیگیر



نقاشی آقای مدیر بچه غول و



نام و نام خانوادگی: **هادی ربیعی** تاریخ تولد: * ۱۳۵۸/۷/۱
 نام موسسه آموزشی: **پیش دبستان و دبستان پسرانه علامه طباطبائی - واحد نیاوران**
 سمت: **مدیر مدرسه**



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن « هادی ربیعی » را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از منادرتگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.



«نجمه امرالهی»، مدیر دبستان علامه طباطبایی - واحد تهرانپارس از مدرسه ایده‌آلش می‌گوید

نخواستم مجری برنامه کودک

تلویزیون شوم

مدرسه‌اش را طوری آراسته است که تمیزی از آن می‌بارد. هم با دانش‌آموزانش مهربان است هم با همکاران و مراجعانش. پس سوالاتم را در فضایی صمیمانه از او می‌پرسم. «نجمه امرالهی»: مدیر پیش‌دبستان و دبستان دخترانه علامه طباطبایی - واحد تهرانپارس، برای سال‌های طولانی مدیر مدارس بزرگ دولتی بوده و حالا با تجربه‌هایی گران‌بها، مدیریت یکی از واحدهای دخترانه مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی را به عهده گرفته است. مصاحبه را که بخوانید خواهید فهمید که خانم مدیر دوران تحصیلش را چطور گذرانده است.

■ خانم امرالهی، هشت سالگی تان را چطور توصیف می‌کنید؟

دختری بسیار بازیگوش و شلوغ بودم. در عین حال با معلم‌ها و ناظم‌ها خیلی رفیق بودم. در خانه هم بازیگوشی می‌کردم اما چون فرزند اول خانواده‌ام کمک حال مادرم هم بودم.

■ در دوران ابتدایی خودتان، به چه بازی‌هایی علاقه‌مند بودید؟

در دوران کودکی، انواع و اقسام بازی‌ها مثل یه‌قل‌دو‌قل، الاکلنگ، هفت‌سنگ و گرگم به هوا را انجام می‌دادیم. برعکس دوره فعلی، فضای بازی برایمان زیاد بود. مدارس و خانه‌ها بزرگ و حیاط‌دار بودند. در حقیقت ما با بچه‌های هم‌سن خودمان زندگی کردیم و بزرگ شدیم. مثل حالا محدود به یک گوشه و یا تبلت نبودیم.



خواننده این مصاحبه هستند دوست دارند که یک خاطره از دوران نونهالی خانم مدیرشان بشنوند؟

کلاس دوم دبستان بودم. یکی از دانش آموزان برای معلم یک هدیه آورد. معلم بسیار خوشحال شد و او را محکم بغل کرد و بوسید. من این صحنه را که دیدم خیلی دلم خواست که جای آن دختر بودم. دنبال راهی بودم که این اتفاق برای من هم بیفتد. رفته خانه و دیدم پدرم از قم برایم دو کتاب مذهبی آورده است. بدون این که به کسی بگویم کتاب‌ها را کادو کردم و فردایش دادم به معلم‌مان. معلم همان طور مثل دیروز من را بغل کرد و بوسید. البته بعد از چند روز پدر و مادرم متوجه شده بودند که چه اتفاقی برای کتاب‌ها افتاده است. من از این اتفاق درس گرفتم و همیشه در جلسه‌ها به همکاران می‌گویم که اگر دانش آموزی هدیه‌ای برایتان آورد به اندازه معقول و متناسب از او تشکر کنید تا دانش آموزان دیگر حسرت نخورند.

■ خانم مدیر الان چقدر با دانش آموزان خود دوست و همراه هستید؟

من با دانش آموزانم خیلی دوست و رفیق هستم. به همین دلیل همواره دوره ابتدایی برای بچه‌هایی که با من بودند بهترین دوره زندگی‌شان بوده است. من این موضوع را سال‌ها بعد از زبان خودشان می‌شنوم. دانش آموزان زیادی داشتیم که پس از قبولی در دانشگاه یا کسب موفقیت‌های درسی برای من گل و شیرینی می‌آوردند و می‌گویند که بهترین دوران تحصیل‌شان در دبستان بوده است. بسیاری از دانش آموزان سال‌های قبل، حالا بچه‌هایشان را می‌آورند در مدرسه‌ای که من مدیریتم را به عهده دارم ثبت نام می‌کنند. این‌ها همه به خاطر دوستی و صمیمیت با بچه‌ها است.

همیشه به این فکر می‌کنم که چرا مدرسه‌های ما باید این شکلی باشد. مثلاً چرا دیوارهای بلند باید جلوی دانش آموزان باشد. دوست داشتم دور تا دور مدرسه‌ها باز باشد. مدرسه فضای سبز و حیاط بزرگ داشته باشد و از رنگ‌های شاد و سرزنده در ساخت مدرسه استفاده شود.

دو دختر دارم که هر دو در مدرسه خودم بودند. اما به آن‌ها اجازه نمی‌دادم که بخوانند از این موقعیت سوء استفاده کنند و آن‌ها هم به دنبال این کار نبودند

■ دخترانتان در مدارس خودتان درس خواندند؟

بله. دو دختر دارم که هر دو در مدرسه خودم بودند. اما به آن‌ها اجازه نمی‌دادم که بخوانند از این موقعیت سوء استفاده کنند و آن‌ها هم به دنبال این کار نبودند. آن‌ها با دانش آموزان دیگر فرقی نداشتند. با این حال یک خاطره جالب از دختر کوچکم دارم. دخترم کلاس اول بود. مادر یکی از همکلاسی‌هایش که پزشک جراح بود آمد مدرسه و گفت دخترش در خانه مدام به او می‌گوید: «چرا مدیر مدرسه نشدی که من هم بیایم در مدرسه تو درس بخوانم. جراحی هم شد شغل!» فهمیدم که دخترم در این مورد با همکلاسی‌هایش صحبت می‌کرده است.

■ فکر کنم دانش آموزان شما که الان

■ هنوز با دوستان دوره تحصیلی تان ارتباط دارید؟

فقط با یکی از دوستان دوران دبستان که بعدها همکار هم شدیم ارتباط دارم و صمیمی هستیم.

■ حالا اگر از شما بخواهم دوره راهنمایی و دبیرستان تان را توصیف کنید، نحوه امر الهی آن زمان را چطور معرفی می‌کنید؟

در دوران راهنمایی، مقداری آرام‌تر شدم. از شیطنت‌هایم کاسته شد ولی هم‌چنان جزو دانش آموزان پرانرژی مدرسه بودم.

■ در دوره تحصیل تان به آینده شغلی فکر می‌کردید؟ دوست داشتید چه کاره شوید؟

انواع و اقسام شغل‌ها را در نظر داشتم. در هر مقطع زمانی تحت تاثیر یک شخص یا اتفاق می‌خواستم یک شغلی داشته باشم.

■ رسیدن به چه شغلی در ذهنتان پررنگ‌تر بود؟

من هر چه که در زنگ انشاء می‌نوشتیم شبیه به گفتار بود و از زبان نوشتار دور بود. همیشه در تحقیق‌ها و پروژه‌های مدرسه‌ای و دانشگاهی موضوعی را انتخاب می‌کردم که بتوانم توضیحش بدهم و احتیاج به نوشتن نداشته باشم. معلم انشاء دوران دبیرستانم انشاهای من را یک وسیله ارتباطی قوی می‌دانست و معتقد بود می‌توانم به خوبی با مخاطب خودم ارتباط برقرار کنم. او مرا تشویق کرد که در جایی کار کنم که با بچه‌ها در ارتباط باشم. این اتفاق در انتخاب شغلم تاثیر زیادی داشت. البته در دوران جوانی برای مجری‌گری در برنامه کودک و تلویزیون هم از من مصاحبه گرفته شد که به دلایلی نرفتم.

■ چه کارتون‌هایی را دوست داشتید؟

کارتون‌های زمان بچگی خودم را نمی‌گویم! اما با دخترانم پای کارتون می‌نشستم و «هاج زنبور عسل»، «خانواده دکتر ارنست»، «ای کیو سان» و خیلی کارتون‌های دیگر را تماشا می‌کردم.

■ اساساً انسانی هستید که رویاهایش پر رنگ باشد؟

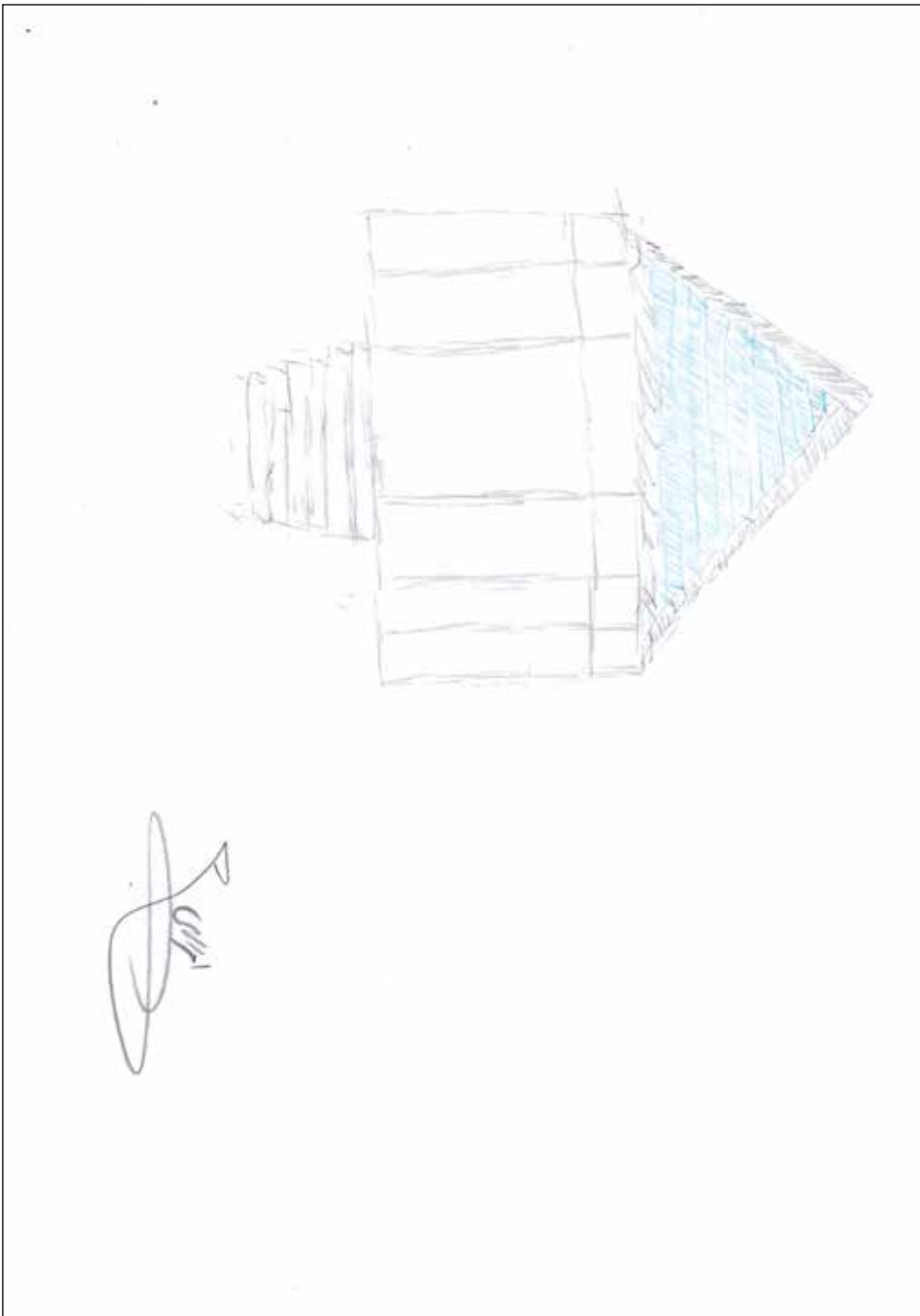
قدرت تخیل من بسیار قوی است. به راحتی می‌توانم در گوشه‌ای از یک زمین تصویری از ساختمان بسازم و نقشه‌اش را در ذهنم بکشم. اما همیشه چیزهایی در ذهنم می‌سازم که انجام شدنی و نزدیک به واقعیت باشد.

■ اگر قرار باشد یک مدرسه ایده‌آل بسازید، این مدرسه چگونه است؟





خانه‌ای ساده؛ نقاشی خانم مدیر



نام و نام خانوادگی: نجمه امرالهی
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۶/۱۴
نام موسسه آموزشی: پیش دبستان و دبستان دخترانه علامه طباطبایی - واحد تهرانپارس
سمت: مدیر مدرسه

این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایلتان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «نجمه امرالهی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی اش می دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می کنید. مدیران چطور از مادرنگی استفاده می کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبایی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.



سال‌های کودکی و مدرسه در گفت‌وگو با «سید جلال الدین سیفی»؛ مدیر دبستان علامه طباطبایی - واحد پاسداران

دوست داشتم فقط پول نقد هدیه بگیرم!

حیات پیش‌دبستان و دبستان علامه طباطبایی - واحد پاسداران، شبیه نقاشی‌های داستان‌های کودکی‌مان است؛ سبز و آرام که امنیت را به تو هدیه می‌دهد. سال تحصیلی تمام شده و دانش‌آموزی در حیات مدرسه نیست. آن طرف‌تر، چند پله بالاتر از حیات، «سید جلال الدین سیفی»، مدیر دبستان، پشت میز کارش نشسته است. مدیری که به آرامش و صبوری مشهور است و بعد از سه دهه کار در مقاطع مختلف، همچنان حضور در دبستان را به دبیرستان ترجیح می‌دهد. «کار با بچه‌ها آدم را جوان می‌کند.» سیفی اهل ادبیات و کوهنوردی است. او قبل از شروع مصاحبه، تلفن همراهش را خاموش می‌کند و تا قبل از ترکیدن بغضش، لبخند از چهره‌اش محو نمی‌شود. چرا آقای مدیر بغض کرد؟ مصاحبه را بخوانید.

خاطر همین معلم کلاس اول من را مبصر کلاس کرده بود. چون خانواده‌ای مذهبی داشتم، از همان کودکی هم به مسجد می‌رفتم.

بخشی از دوران دبستان من خیلی شیرین و بخشی خیلی تلخ بود. البته همیشه دانش‌آموز درس‌خوانی بودم و معلم‌ها اغلب دوستم داشتند. به

■ مایلم سوالاتم را با تصویری از دوره دبستان‌تان آغاز کنم. از آن دوره چه چیزی به یاد دارید؟



■ مبصر بودن که اتفاق خوبی است! بخش تلخ دوران دبستان تان چه بود؟

یک روز سرد زمستان، خانم معلم مان پرسید خط کش من کجاست؟ من و همکلاسی ام که مبصر بودیم، خیر نداشتیم. به همین خاطر گم شدن خط کش را گردن هم انداختیم. معلم مان در نهایت خط کش را در کشوی میز خودش پیدا کرد ولی گفت به خاطر این رفتار باید تنبیه شوید و چوب بخورید. یک چوب خوردم و از بدقابالی آهن آن به دستم فرو رفت و خون آمد. با همان وضعیت خونی از مدرسه فرار کردم و در آن برف به خانه برگشتم. جالب است که مادرم وقتی من را دید دستم را گرفت و به مدرسه برگرداند. او از مدیر مدرسه گلایه کرد که چرا گذاشتید پسر من بعد از تنبیه از مدرسه فرار کند! این خاطره را هیچ وقت فراموش نمی کنم.

■ آن زمان فکر می کردید ممکن است روزی معلم شوید؟

در دوران دبستان هرگز! در بچگی رویای معلمی نداشتیم. مثل همه بچه ها دوست داشتیم خلبان شوم! در دوران دبیرستان رشته تجربی را بسیار دوست داشتم. بهترین درس برایم زیست شناسی بود. به خاطر همین در امتحان دانشگاه تربیت معلم در رشته دبیری درس علوم شرکت کردم.

■ چه سالی بود؟

گمان می کنم سال ۶۴ یا ۶۵ بود. منتظر نتیجه امتحان نماندم و به سربازی رفتم. چند ماه بعد پدرم را پشت در پادگان دیدم. نگران شدم چون دوران جنگ بود و مردم هر لحظه منتظر خبر بدی بودند. پدرم اما با خبر خوش قبولی ام آمده بود.

■ ولی در نهایت معلم علوم نشدید. درست است؟

بله. به جای دبیری علوم، دبیری مقطع دبستان قبول شده بودم. اعتراض کردم که من اصلا این رشته را در دفترچه انتخاب نکرده ام! تأثیری نداشت. انگار سرنوشت، من را به سمتی می کشاند که خبر نداشتیم. بعد از این اتفاق برای ادامه سربازی ام به جبهه رفتم و بعد از بازگشت، رسماً در آموزش و پرورش استخدام شدم.

■ شما در کودکی چه تفریحاتی داشتید که فکر می کنید امروز کم رنگ شده است؟

تابستان ها صبح تا شب در کوچه بازی می کردیم. عاشق فوتبال بودیم و تیم داشتیم. خیلی دوست و رفیق داشتیم و همیشه با آن ها بازی می کردم.

خیلی هایشان چند سال بعد به جبهه رفتند و تعدادی از آن ها شهید شدند (بغض می کند و می خواهد ادامه گفتگو چند دقیقه بعد انجام شود). الان دانش آموزان تنها شده اند و بازی گروهی را یاد نگرفته اند. خیلی از توانایی هایی که بچه ها در کودکی کسب می کنند به خاطر همین بازی های گروهی است.

حسرت خیلی از

اسباب بازی ها را نداشتیم.

ولی پدرم می گفت همیشه باید

مراقب پولمان باشیم. یادم است

همان سال ها، چند ماه پول توجیبی ام

را جمع کردم و با کمک برادرم یک میز

پینگ پنگ خریدیم. لذت این کار تا

همیشه با من است

■ در کودکی و نوجوانی بیشتر چه کتاب هایی می خواندید؟

«قصه های خوب برای بچه های خوب»، «سازده کوچولو» و کتاب های «هانس کریستین آندرسون» را بارها می خواندم. اوایل پیروزی انقلاب گروه های مختلف سیاسی در مدارس حضور داشتند و نشریه های شان بین دانش آموزان توزیع می شد. من همه آن ها را مطالعه می کردم.

■ آقای سیفی، به نظر تان صد سال بعد، مدارس ما چه تغییری می کنند؟

(فکر می کند) جواب دادن به این سوال خیلی سخت است. به نظرم قطعا مدرسه ها از شکل فعلی خارج می شوند. احساس می کنم بچه ها بیشتر تنهایی درس خواهند خواند و این اصلا خوب نیست. استعداد های دانش آموزان در کار گروهی و جمعی شکوفا می شود.

■ به نظر تان دانش آموزان آینده، باهوش تر نخواهند بود؟

من قبول ندارم که گسترش تکنولوژی لزوماً به معنای باهوش تر کردن دانش آموزان است.

■ یعنی دانش آموزان امروز باهوش تر از صد سال قبل نیستند؟

نمی شود گفت بچه های قدیم باهوش نبودند. الان وسائل جدیدی در اختیار دانش آموزان است. وجود این امکانات، مستقیماً ربطی به هوش بچه ها

ندارد. ثابت شده که فعالیت های جمعی و بازی های گروهی هوش و خلاقیت دانش آموزان را افزایش می دهد.

■ اگر امروز دوباره به کودکی برگردید چه کار می کنید که آن موقع انجام نمی دادید؟

دوست دارم در مدرسه ای باشم که فقط در آن بازی کنم و لذت ببرم. حتی درس ها را هم می شود با بازی یاد گرفت. بچه ها در مقطع ابتدایی فقط باید بازی کنند و در جمع باشند. هدیه گرفتن و تشویق شدن هم تا همیشه در ذهن آن ها باقی می ماند. مدارس قدیم سخت گیری های زیادی درباره این مسائل داشتند.

■ خودتان در کودکی دوست داشتید چه هدیه ای بگیرید؟

فقط پول نقد (می خندد) من در خانواده نسبتاً مرفهی بزرگ شدم و حسرت خیلی از اسباب بازی ها را نداشتیم. ولی پدرم می گفت همیشه باید مراقب پولمان باشیم. یادم است همان سال ها، چند ماه پول توجیبی ام را جمع کردم و با کمک برادرم یک میز پینگ پنگ خریدیم. لذت این کار تا همیشه با من است.

«سید جلال الدین سیفی»، چگونه بزرگ شد؟



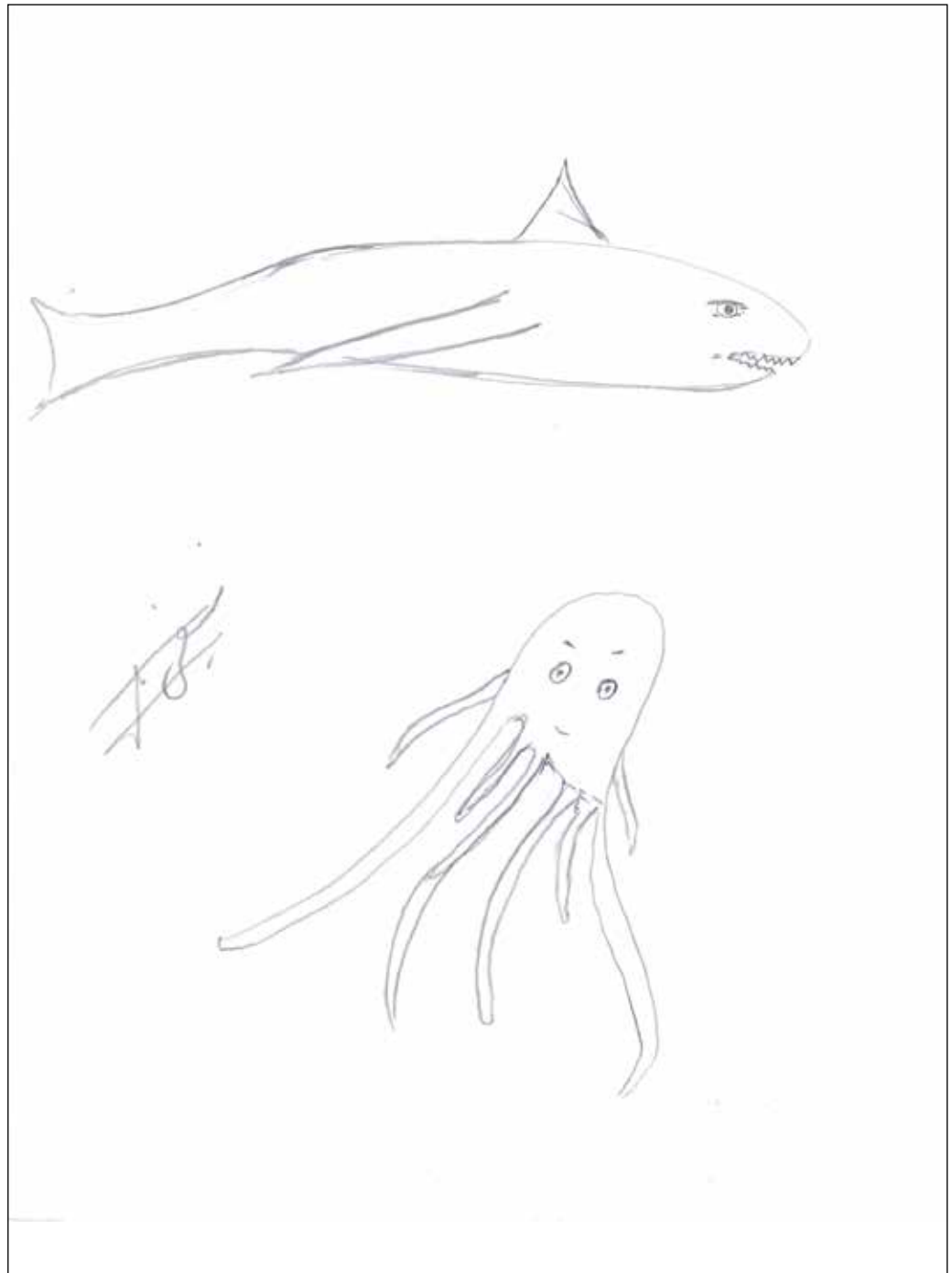
ماهی و هشت‌پا؛ نقاشی آقای مدیر



نام و نام خانوادگی: سید جلال الدین سیفی تاریخ تولد: ۱۳۴۴/۶/۱۵

نام موسسه آموزشی: پیش دبستان و دبستان پسرانه علامه طباطبائی - واحد پاسداران

سمت: مدیر مدرسه



این نقاشی چطور کشیده شده است؟

با اسکن کردن این QR Code توسط موبایل‌تان وارد صفحه آپارات مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی شوید و ویدیوی نقاشی کشیدن «سید جلال الدین سیفی» را به همراه توضیحاتی که در مورد نقاشی‌اش می‌دهد، ببینید و بشنوید. ویدیوها را که تماشا کنید به نکات جالبی برخورد می‌کنید. مدیران چطور از مدارنگی استفاده می‌کنند؟ کدام بخش از نقاشی را اول می‌کشند؟ تکنیک‌هایشان در نقاشی کشیدن چیست؟ ویدیوها را ببینید. همچنین شما می‌توانید ویدیوها را در سایت مجتمع فرهنگی، آموزشی علامه طباطبائی به آدرس alameh.ir مشاهده کنید.

پیش دبستان و دبستان دخترانه علامه طباطبایی در منطقه کامرانیه به زودی افتتاح می شود

شرایط و نحوه ثبت نام را می توانید در سایت www.alameh.ir مطالعه کنید

جایزه دوربین GoPro چگونه اهدا می شود؟



- قرعه کشی و اهدای جایزه پیش شماره دوم ماهنامه «هفت و نیم» به ترتیب زیر انجام می شود:
- در اولین هفته پایگاه تابستانی، در یک مراسم عمومی، قرعه کشی بین شرکت کنندگان هریک از واحدهای مجتمع علامه طباطبایی بطور مجزا انجام می شود و از هر مدرسه یک نفر به قرعه کشی نهایی راه پیدا می کند.
 - از بین افرادی که دانش آموز مدارس علامه طباطبایی نیستند و در مسابقه شرکت کرده بودند، یک نفر به قید قرعه به مرحله نهایی می رسد.
 - قرعه کشی نهایی و اهدای جایزه به برنده خوش شانس دوربین GoPro در تابستان سال جاری طی مراسم ویژه ای با حضور شرکت کنندگان برگزار می شود.

منتظر قرعه کشی دوربین GoPro در واحد خود باشید.